الرجال قوّامون علی النساء

- چند نکته مقدماتی
  - الف) روش برداشت گام به گام از قرآن کریم
  - ب) عناصر مهم در استظهار از آیات
- تطبیق عناصر بر آیه شریفه
  - ۱.فالصالحات: فاء تفریع
  - ۲.آیه ی بعد
  - ۳.شأن نزول آیه
- سؤالاتی در تحلیل معنای آیه شریفه
  - • مراد از بعضهم؟
  - • بما انفقوا
  - • تفضیل؛ تشریعی یا تکوینی؟
  - • مرجع ضمیر انفقوا؟
  - • «هم» در فضل الله بعضهم؟
  - • باء در بما انفقوا
- بررسی معنای آیه از دیدگاه علامه طباطبایی
- بررسی مفردات آیه شریفه
  - الرجال «قوّامون»
- بیان مراتبی آیه شریفه
  - الف) لایه اول معنا
  - ب) حرکت به سمت لایه های بالاتر

- رویکرد مراتبی، رویکرد تجریدی؛ تفاوت و لوازم
- دو نکته پایانی
  - ۱.« الرجال قوّامون»؛ ضرب قاعده؟
  - ۲. «الرجال قوّامون» در نظام تقنینی شرع

- پیوست شماره ۱: «الرجال قوامون علی النساء» در روایات
  - قوّامون علی الادب
  - قوّامون بالادب
  - علیه نفقتها
  - فضل الرجال علی النساء
  - فی السیاسه
  - تفویض امر الطلاق الی الزوجه
  - لا یتطاولون علی اهلیهم

چند نکته مقدماتی

الف) روش برداشت گام به گام از قرآن کریم

ما در فهم یک معنای آیه باید از آن کف کف شروع کنیم.

۱.شروع فهم از ساده ترین معنا

یک معنای عرفی که هر کسی نگاه کند، در می‌یابد این معنا ساده‌ترین معنای عرفی است که با ظاهر آیه صدر و ذیل و همه‌اش سازگار است. این می‌شود پله اوّل. می‌گوییم حالا که این معنای عرفی ساده را از آیه فهمیدیم مشکلات آیه برای ما حل شد،

۲.تجرید

سپس شروع به تجرید می‌کنیم. تجرید کردن مقاطع آیه همان است که از کلام صاحب المیزان خواندیم[1]، فرمودند: «**هذان سرّان تحتهما اسرار**» بله آن خوب است. هذان سرّان که برای معنای کف عرفی و استظهار ساده از آیه نیست. این برای مراحل بعد است که می‌خواهد تجرید کند. مقطع‌ها را مرحله مرحله جدا کنید، سیاق‌ها را تحلیل ببرید،. این گوی و میدان، بروید جلو هر چه می‌خواهید از قرآن بفهمید. اما به روش خودش(یعنی گام به گام). نه این‌که یک دفعه از پایین‌ترین پله نردبان، پا بگذارید پله دهم. این را ما موافق نیستیم.

در استظهارات باید اوّل مطمئن بشویم ما یک استظهاری بکنیم برای عرف عام، قرآن برای همه مردم نازل شده همه می‌توانند یک قدری بفهمند. حضرت در بحارالانوار فرمودند که

> **و قال ع كتاب الله عز و جل على أربعة أشياء على العبارة و الإشارة و اللطائف و الحقائق فالعبارة للعوام و الإشارة للخواص و اللطائف للأولياء و الحقائق للأنبياء[2]**

«**القرآن على اربعة اقسام... العبارة للعوام**» عوام بهره دارند. این طور نیست که بگوییم آن رده پایین و بس. بله، بعدش «**و الاشارة للخواص. و اللطائف للاولیاء و الحقائق للانبیاء**». به همین ترتیب در بحار است. العبارة للعوام. من سهم خودم یک عامی، باید بحثی که می‌کنیم اوّل صاف بشود ببینیم صدر و ذیل آیه به کجا منجر می‌شود. لذا احتمالی در ذهنم است، اگر شما پیدا کردید در کتب تفسیری خیلی خوشحال می‌شوم. ولی خودم برخورد نکردم.

[1] و اعلم أنك إذا تصفحت أخبار أئمة أهل البيت حق التصفح، في موارد العام و الخاص و المطلق و المقيد من القرآن وجدتها كثيرا ما تستفيد من العام حكما، و من الخاص أعني العام مع المخصص حكما آخر، فمن العام مثل الاستحباب كما هو الغالب و من الخاص الوجوب، و كذلك الحال في الكراهة و الحرمة، و على هذا القياس. و هذا أحد أصول مفاتيح التفسير في الأخبار المنقولة عنهم، و عليه مدار جم غفير من أحاديثهم.

و من هنا يمكنك أن تستخرج منها في المعارف القرآنية قاعدتين:

إحداهما: أن كل جملة وحدها، و هي مع كل قيد من قيودها تحكي عن حقيقة ثابتة من الحقائق أو حكم ثابت من الأحكام كقوله تعالى: «نَوُبَعْيَلَوْمِهِضْوَخ يفْمُهْرَذِّمُثُّهللاِلُق» :الأنعام- 91، ففيه معان أربع: الأول: قُلِاللَّهُثُمَّذَرْهُمْفي خَوْضِهِمْ؛ و الثاني: قُلِاللَّهُثُمَّذَرْهُمْ؛ و الثالث: قُلِاللَّهُثُمَّذَرْهُمْفي خَوْضِهِمْيَلْعَبُونَ. و اعتبر نظير ذلك في كل ما يمكن.

و الثانية: أن القصتين أو المعنيين إذا اشتركا في جملة أو نحوها، فهما راجعان إلى مرجع واحد. و هذان سران تحتهما أسرار و الله الهادي.(المیزان/۱/۲۶۰)

[2]بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج ۷۵ ؛ ص۲۷۸ این روایت را مرحوم مجلسی از دره البهره شهید اول نقل کرده اند. سابق بر کتاب شهید، این مطلب در نزهه الناظر و تنبیه الخاطر،ص ۱۱۰ و همین طور در کتاب جامع الاخبار شعیری،ص ۴۱ با اسناد به سید الشهداء علیه السلام آمده است.همین طور در کتاب العالم الدین،ص ۳۰۳.رد(و نه متن عربی موجود در نرم افزار)نزی این روایت گزارش شده است.مصباح الشریعه با ترجمه مصطفوی،ص ۴۵۹

ب) عناصر مهم در استظهار از آیات

۱.سیاق

تأکید من بر حفظ سیاق است

۲. شأن نزول

و شأن نزول.نقش شأن نزول در استظهار از آیه را ما نبایست دست کم بگیریم نیاید ابتدا به ساکن به سراغ خود آیه و معانی تجریدی راقی آن برویم بلکه اوّل باید سری به شأن نزول بزنیم. مخصوصاً آن جایی که سؤالات زیادی ذیل آیه مطرح می‌شود. یعنی استظهارات تجریدی خیلی صاف نیست و مدام در آن‌ها طرح سؤال می شود و باید جواب بدهیم. ما باید اول با شأن نزول و سیاق آیاتی که به هم مربوطاند معنا را صاف بکنیم بعد برویم سراغ معانی بالاتر.

شأن نزول خلاصه ذهن ما را می‌برد در فضایی که یک واقعه‌ای رخ داده که این آیه نازل شد و نمی‌گوییم هم این شأن نزول قطعی است. ما صرفاً به عنوان یک کمک کاری برای استظهار، بحث علمی خیلی روشن است. ولی وقتی یک شأن نزولی ذکر می‌شود ما شروع می‌کنیم با اجزاء خود آیه شریفه، بعدش این را سنجش می‌کنیم.

۳. تفریع

«فا»ها، «ثم»ها، امثال این ها تفریعاتی که در آیاتی می‌آید و در روایات. من به عنوان یک طلبه رسمم، سلیقه‌ام این طور است که خیلی به این «فاء»ها ترتیب اثر نمی‌دهم. درحالی‌که وقتی در کلام خدای متعال، در کلام امام معصوم یک تفریع صورت می‌گیرد شوخی نیست. بله یک وقتی است فوری توجیه می‌کنیم می‌گوییم این فاء یعنی مرتبه بعد، تفریع مطلق. مانعی ندارد به این خاطر که ما گیر افتادیم و معانی دیگری جور نشد.این جا حرفی نداریم. اما تا مادامی که بشود ما فاء را واقعاً به آن تفریعی که عرف عام تفریع می‌بینند، توجیه بکنیم چرا برویم سراغ این‌که فاء را یک جوری از کار بیندازیم؟!

تطبیق عناصر بر آیه شریفه

۱.فالصالحات: فاء تفریع

«الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما أنفقوا من أموالهم... فالصالحات قانتات حافظات لغيب بما حفظ الله و اللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن»

چه طور شد؟ **فاء** برای چه ؟ این فاء کجاست؟ ، درست بعد از بما فضل الله و بما انفقوا، فالصالحات قانانات حافظات للغیب، و اللاتی تخافون نشوزهن ّفعظوهن.. این فاء برای چیست؟ باید روشن بشود. این یکی فاء.

۲.آیه ی بعد

دوم من گمانم این است آیه بعدی که آمده پشت سر این آیه، دخالت تام دارد در استظهار از همین آیه. اصلاً مفسرین کأنّه آن را به نحو ذکر خاص بعد عام فرض گرفتند و حال آنکه آیه بعد از این دخالت تام دارد در استظهار از همین آیه. چرا؟ چون آیه شریفه الرجال قوّامون این طور بود:

> **«و اللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن و اهجروهن في المضاجع و اضربوهن فإن أطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا إن الله كان عليا كبيراً و إن خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما[1] »**

اگر از شقاق ترسیدی حَکَم بیاوری. «**ان خفتم شقاق بینهما**» دارد معنا میکند قوّامون را. ما نبایست از «**ان خفتم**» و مفاد آیه بعد غفلت کنیم

قرینیت ذیل کلام برای صدر آن

من به گمانم بسیار واضح است و یک مطلب عقلایی است که میشود از ذیل کلام قرینه بگیریم برای مقصود از صدر کلام. برخی از اساتید میگفتند نه. از آخر کلام که نمیشود به اوّل مقصودبیاییم ، درحالیکه وقتی در متن دهها سؤال داریم، ذیل آن سؤالات را پاسخ میدهد، مدلول تصدیقی کلام را در آن کشف می کند، بگوییم نه چه کار داری به ذیل؟ این چه حرفی است؟ آیه بعدی اینها را توضیح میدهد

---

[1] سوره النساء، آیه ۳۴-۳۵

۳.شأن نزول آیه

النزول

> **قال مقاتل نزلت الآية في سعد بن الربيع بن عمرو و كان من النقباء و في امرأته حبيبة بنت زيد بن أبي زهير و هما من الأنصار و ذلك أنها نشزت عليه فلطمها فانطلق أبوها معها إلى النبي فقال أفرشته كريمتي فلطمها فقال النبي لتقتص من زوجها فانصرفت مع أبيها لتقتص منه فقال النبي ارجعوا فهذا جبرائيل أتاني و أنزل الله هذه الآية فقال النبي ص (أردنا أمرا و أراد الله أمرا) و الذي أراد الله خير**
>
> **و رفع القصاص و قال الكلبي نزلت في سعد بن الربيع و امرأته خولة بنت محمد بن مسلمة و ذكر القصة نحوها و قال أبو روق نزلت في جميلة بنت عبد الله بن أبي و في زوجها ثابت بن قيس بن شماس و ذكر قريبا منه.[1]**

کلام مجمع البیان

مرحوم طبرسی در مجمع البیانمی فرماید: «**النزول :قال مقاتل**» بعد اینکه را نقل کردند می‌گویند: «**قال الكلبي ....و ذكر القصة نحوها كذا**» یعنی نزدیک این قصه در کلمات قدما مفصل بوده که اصل ریخت قضیه را بیان می‌کنند. حال اسم اینکه آن شخص که بود ممکن است ای از سوء حافظه ای تعدد واقعه ای امثال اینها استفاده بشود.

نزول چه بوده؟«**قال مقاتل نزلت الآية في سعد بن ربيع بن عمرو**» این یکی از امور شأن نزولی است که کار را دارد مشخص می‌کند. کلی‌گویی نمی‌کند، دارد اسم می‌برد. خود اسم بردنهای خاص، شما را متمکن می کند از تحقیق بیشتر. اصلاً یکی کسی بوده، جزء صحابه است، جای دیگر اسمش آمده ای نه؟ دارد اسم می‌برد. «**نزلت في سعد بن ربيع بن عمرو و كان من النقباء و في امرأة**» یکی زن داشت «**حبيبة بنت زيد بن ابي زهير و هما من الانصار**» ملاحظه کردید، دارد همه چیز را آدرس می‌دهد.«**ذلك انها نشزت عليه**» زن این سعد بر او ناشزه شد. نکات را نگاه کنید بعد دو تا آیه بعدش، «**ان خفتم فابعثوا حكما**» تناسب را ببینید.

«**نشزت عليه**» زنش بر او ناشزه شد«**فلطمها**» او هم یک سیلی به او زد. «**فانطلق ابوها معها**» این خانم هم تا سیلی را خورد با اینکه ناشزه بود، پیش بابایش دوید. گریه و زاری که این

به من سیلی زده. باباا هم باباا است، دلش رحم می‌آید. «**فانطلق ابوها معها الی النبی**» دست دخترش را گرفت آمدند محضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. ای رسول الله این دامادِ من دختر من را سیلی زده. حضرت هم فرمودند قصاصش کنید، چه حقی داشته سیلی بزند؟« **فقال**» پدر آن خانم که سیلی خورده بود گفت «**افرشته کریمتی** » افرشته؛ در روایت است که اولد للفراش. افرشته کریمتی دخترم را عیالش داده. فراش او شده، کریمتی. کریمه من بوده « **فلطمها**»، در گوشش سیلی زده. «**فقال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: لتقتص من زوجها**» شما باید قصاص کنید بروید بیاورید شوهر را، سیلی را پس بدهد. «لتقتص منه فانصرفت مع ابیها لتقتص منه». این خانم هم خوشحال گفت برویم که شوهری را که یک سیلی به من زده حالا آبرویش را جلوی همه ببریم. یک سیلی پس بزنیم آن هم با امر حضرت که دیگر معلوم باشد. در همین فاصله که رفتند دستگاه قصاص به پا بشود «**فقال النبی ارجعوا ارجعوا،**» آیه نازل شد جبرئیل آمد جلوگیری کرد. من گفتم قصاص کنید. «**فقال النبی ارجعوا فهذا جبرئیل اتانی و انزل الله هذه الآیة...ادرأوا الحدود بالشبهات**» ما ابتدا گفتیم قصاص کنید اما خدا اینجا قصاص را اجازه نفرموده. «**و الذی اراد الله خیر و رفع القصاص.قال الکلبی نزلت فی سعد بن الربیع** »

باز آن هم تأییدش که عینی بین بزرگان حدیث و تاریخ این نقل مطرح بوده است ،کلبی کم کسی نیست. خبره فن تحدیث است. مقاتل هم از بزرگان مفسرین است از صدر اوّل است این روایات بینشان بود. کلبی هم می‌گوید«**ذکر القصة نحوها و قال ابو روق نزلت فی جمیلة بنت عبد الله بن عبیده**» ببینید همین اسمش جمیله بود، در نقل قبلی حبیبه بود، این می‌گوید جمیله. و زوجها ثابت بن قیس. اسمها را تغییر داده است.

من که از باب قرائن داخلی آیه و تطبیقش با این قضیه‌ای که مفصل هم آمده شواهد روشنی دارم. مثال‌آیه دارد «**و اضربوهن**» عینی آن لطمها را اشاره می کند به واضربوهن. خیلی زیباست.نظیرش هم خیلی می آید .

اشکال علامه طباطبایی

> **و فيه، أيضا بإسناده عن إبراهيم بن محرز قال: سأل أبا جعفر (ع) رجل و أنا عنده قال: فقال رجل لامرأته: أمرك بيدك، قال: أنى يكون هذا و الله يقول:الرِّجالُ قوّامونَ عَلَى النِّساءِ؟ ليس هذا بشيء.**
>
> **و في الدر المنثور، أخرج ابن أبي حاتم من طريق أشعث بن عبد الملك عن الحسن قال: جاءت امرأة إلى النبي ص تستعدي على زوجها أنه لطمها، فقال رسول الله ص:القصاص، فأنزل الله: الرِّجالُ قوّامونَ عَلَى النِّساءِ الآية- فرجعت بغير قصاص**
>
> **أقول: و رواه بطرق أخرى عنه (ص)**

> **، و في بعضها: قال رسول الله ص: أدبت أمرا و أراد الله غيره**
>
> **، و لعل المورد كان من موارد النشوز، و إلا فذيل الآية:«فإنْ أطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهنّ سَبيلاً» ينفي ذلك.**
>
> **و في ظاهر الرواياتإشكال آخر من حيث إن ظاهرها أن قوله (ص): القصاص بيان للحكم عن استفتاء من السائل لا قضاء فيما لم يحضر طرفا الدعوى، و لازمه أن يكون نزول الآية تخطئة للنبي ص في حكمه و تشريعه و هو ينافي عصمته، و ليس بنسخ فإنه رفع حكم قبل العمل به، و الله سبحانه و إن تصرف في بعض أحكام النبي ص وضعا أو رفعا لكن ذلك إنما هو في حكمه و رأيه في موارد ولايته لا في حكمه فيما شرعه لأمته فإن ذلك تخطئة باطلة.[2]**

تخطئه در قضاوت؛ تخطئه در بیان حکم شرعی

مرحوم علامه طباطبایی در مورد این شأن نزول می‌فرمایند که« **و في ظاهر الرواياتاشكال آخر من حيث ان ظاهرها ان قوله صلى الله عليه و آله و سلم القصاص بيان للحكم عن استفتاء من السائل لا قضاء.**»یکی وقتی است حضرت در موضوع خاصی قضاوت می‌کند، از باب ولایت. ولایت و قضاوت موضوعی. خدای متعال می‌آید در این موضوع یک آیه‌ای نازل می‌شود، مشکلی نیست.

اما یک وقتی هست حضرت حکم شرعی را می‌پرسند. حضرت استفتاء را حکم شرعی در جواب بیان می‌کنند. اینجا غلط است بگوییم آیه آمد حضرت را تخطئه کرد. می‌فرمایند با عصمت پیامبر منافات دارد. یعنی حضرت خطا کرد. خطای در جواب دادن مسئله شرعی. این آیه می‌آید می‌گوید شما مسئله را بد جواب دادید. «**لم يحضر طرفا الدعوى**» این‌ها نیامده بودند که حضرت قضاوت کند. پس استفتاء را جواب دادند «**و لازمه ان يكون نزول الآية تخطئة للنبي صلى الله عليه و آله و سلم في حكمه و تشريعه و هو ينافي عصمته و ليس بنسخ**» بگوییم آیه آمده حکم را نسخ کرده. آیه که نسخ نکرده. «**فانه رفع حكم قبل العمل به**» هنوز عمل نشده بود. حضرت فرمودند بروید قصاص کنید، قصاص نشده آیه آمد. نسخ الحکم قبل العمل به قبیح است که. می‌گویند قبل از عمل است، نسخ هم نبود. «**و الله سبحانه و ان تصرّف في بعض الاحكام النبي وضعاً او رفعاً**» اما حکم النبی بوده، موضوع بوده، قضاوت بوده. «**لكن ذلك انما في حكمه و رأيه في موارد ولايته لا في حكمه في ما شرّعه لأمته فانّ ذلك تخطئة باطلة**» این فرمایش ایشان به این شأن نزول که باید در نظر داشته باشیم.

پاسخ اشکال علامه

بیان حکم الهی ؛ تمهید حکم الهی

در مقام پاسخ می‌توان این‌گونه گفت که مقام پیامبر سازگاری ندارد اگر این را سهو بگیریم، نه این‌که توطئه بگیریم. موارد متعدد معصومین کاری را می‌کنند توطئةً، تمهیداً نه خطاءً و سهواً. خیلی نظیر دارد این آقا آمد دست دخترش را گرفته، شوهرش در گوشش زده، آن هم گریه می‌کند محضر پیامبر. حضرت هم فرمودند بروید قصاص کنید. راه افتادند رفتند، گفتند برگردید. آیه نازل شد. گفتند که ما می‌خواستیم قصاص صورت بگیرد خدا این را نخواست، چیز دیگری نازل شد.

آیا اینجا توطئه و تمهیددر نزول آیه شریفه و بیان حکم برای جایی که الآن مفسده و استبعاد بیرونی دارد، امرمشکلی است؟ درکش ممکن نیست؟ یعنی الآن خودتان صحنه را ببینید. پدری بچه‌اش کتک خورده، دست دختر مظلوم کتک خورده را با اشک چشم پیش حضرت می‌آورد، می‌گوید که خوب کاری کرده دختر را زده است. آن هم در اولین برخورد. آخر این طور؟ این‌که دیگر همه چیز را زیر سؤال می‌برد. مظلوم هم دیگر نیایی تظلّم کند؟ ما آمدیم می‌گوییم زده در گوش او، ظالم در گوش او زده شما چه کار کن؟ این وجه دارد، حضرت می‌گوید از باب توطئه. نظیر هم خیلی دارد.

آیه تطهیر

برای آیه تطهیر هم همین را عرض می‌کنم. ببینید چه زیبا. حضرت وقتی اصحاب کساء را جمع کردند، کأنّه می‌گویند که خبر دارم چه زمان نازل می‌شود. «**اللهم هؤلاء اهل بیتی اذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً**». جبرئیل زمان نازل می‌شود آیه را می‌آورد[3]. یعنی تناسب دعای حضرت، عملکرد حضرت با آن که نازل می‌شود و مموّدیت یک رفتار حکیمانه پیامبر برای آن چیزی که الآن بعدش می‌آید.

«لا تحرّک به لسانک»

«**لا تحرک لسانک**[4]» هم چه بود؟ در تفسیر ببینید. حضرت در شب قدر تمام آیاتی که تا سال بعد می‌آمد می‌دانستند و لذا شروع می‌کردند خواندن. هنوز جبرئیل نخوانده بود، حضرت می‌خواندند[5].حکمت تمهید. تمهید نزول، در نظر گرفتن تاب و تحمل مخاطب یعنی مسلمینی که ضعیف بودند، حدیث العهد بالاسلام و نزول وحی بودند.

این کجایش محال است؟ و کاملاً هم صحنه مدیریت شد. یعنی اوّل این‌ها آرام شدند، حضرت ابتدا فرمودند بروید بزنیدش. یعنی کاملاً مثل یک تخلیه شدن روحی که این‌ها گفتند الآن می‌رویم همان چیزی را که زده، ظلمی را که کرده جواب بدهد. اما آیا ظاهر خانواده بدن می‌دانند که دخترها پیش بابا بودند و گریه کنند و بابا من را چه کرد، بیا دستگاه قصاص به پا کنیم؟

---

[1] مجمع البيان في تفسير القرآن، ج۳ ،ص ۶۸

[2] الميزان في تفسير القرآن، ج4، ص 348-349

[3] ? ?? ????? ??? ??????? ?? ??? ???? ?? ?? ????: ???? ???? ???? ????? ???? ????? ??? ????? ? ?????? ?????? ???: ???? ??? ????? ?? ???? ???? ? ? ??? ?? ??? ???? ? ????? ? ????? ? ?????? ? ? ??? ?? ??? ?? ???? ???? ????? ? ???? ???? ???? ? ???? ? ????? ? ????? ? ?????? ? ?? ?????? ???? ?????? ? ??? ???? ??? ?? ???: «????? ????? ??? ???? ????? ?????? ???? ?? ??????- ????? ????? ????? ?????? ? ?????

??????» ???? ??? ?????- ????? ?? ???? ? ??? ???? ?? ???? ????? ??? ????? ?? ?? ???? ??? ??? ???(????? ????? ? ??? ? ????)

[4] ?? ????? ?? ????? ????? ?? ????? ????? ???? ? ????? ???? ?????? ????? ????? ?? ?? ????? ?????(???? ???????? ??? ??-??)

[5] ?? ???? ?????? ???? ? ????? «?? ???? ?? ????? ????? ??» ??? ??? ???? ??? ????? ? ??? ??? ???? ?????? ??? ?????? ????? ???? ???? ? ???? ??? ???? ? ???? ????? ?? ????? ????? ???? ?? ????(???? ?????? ?? ????? ??????? ?????????)

? ???? ?????: ?? ???? ?? ?????? ???? ????? ??? ???? ???? ? ??? ????: ?? ???? ??????? ?????? ????? ??? (16)? ??????? ??? ?? ???? ????? ?? ?????? ????? ? ??? ?? ????? ??? ???? ???? ? ??? ??? ??? ??? ???? ???? ?? ????? ?? ???? ????? ?? ???? ??? ???? ????? ??? ???? ???? ? ??? ????? ?? ????? ????(??????? ??????: ????? ?????? ?????? (????????)? ??6? ?394)

سؤالاتی در تحلیل معنای آیه شریفه

• مراد از بعضهم؟

« **الرجال قوامون علی النساء** »[1]، بسیار خوب « **بما فضل الله بعضهم علی بعض** ». این بعض بر بعض، این بعضها چه کسانی هستند؟

- [illegible]

بعض اوّل رجال. بعض دوم نساء. « **بما فضل الله بعضهم** » یعنی رجال، « **علی بعض**» یعنی نساء. اینجا باید بگویند بعضهم علی بعضهن مثلاً

- [illegible].

بعضهن. اگر مقصود بود این کلمه «**بعض**» مخل به فصاحت است. خداوند متعال می‌فرماید «الرجال قوامون علی النساء بما فضلهم الله علیهن». تمام. شما ببینید این مقصودی هم که شما گفتید کدام عبارت ابلغ و افصح در آن است؟ الرجال قوامون علی النساء بما فضلهم الله علیهن. توضیحی که آقای طباطبایی دادند این نبود . ایشان گفتند فضلهم الله، قبیل بر قبیل تمام توضیحات ایشان را در یک کلمه خلاصه کنید می‌شود بما فضلهم الله علیهن. یعنی فضل الله الرجال علیهن. الرجال قوامون علی النساء بما فضلهم الله علیهم. بما فضل الله بعضهم علی بعض.

- [illegible].

آن بعض کیست؟

- [illegible].

طبیعت را با بعض می‌گویند؟

---

[1] در این بخش استاد با طرح سوالاتی درصدد بازکردن زوایای بحث می باشند. پاسخ های شاگردان با خط تیره و فونت ایتالیک متمایز شده است.

- بما انفقوا

سؤال دوم بما انفقوا. بما انفقوا یعنی چه ؟

- [illegible].

• تفضیل؛ تشریعی یا تکوینی؟

تازه سؤالات شروع می شود، سؤال سوم این تفضیل، تفضیل تشریعی است یا تکوینی؟

- □□□□□□.

- □□□□□□.

- مرجع ضمیر انفقوا؟

سؤال دیگر انفقوا هم به همه‌شان برمی‌گردد؟ بما انفقوا رجال و نساء.

- «هم» در فضل الله بعضهم؟

سؤال دیگر مرجع ضمیر هم در فضل الله بعضهم کیست؟

- [illegible]

پس فقط بعضی از آقایان؟

- [illegible].

بر بعضی از زنها؟

- [illegible].

الآن کدام هستند این بعض؟ که بعضی تفضیل داده بر بعضی؟ آیه میخواسته ابهام بیاورد؟

- [illegible].

• باء در بما انفقوا

سؤال دیگر الآن این با در بما انفقوا چه بائی است؟ همینطور جلو برویم. الرجال قوامون علی النساء بما. میگویند باء تعلیل دار است. تعلیل به ابهام؟ تعلیل به یک چیزی که نمیدانیم؟ بعضهم چه کسانی هستند؟ نمیدانیم. علی بعض، این بعض چه کسانی هستند؟ نمیدانیم.

الآن یک بخشی از کار را انجام دادیم. یعنی الآن بحث در ذهن شریفتان باز شد. زوایا، سؤالات فی الجمله آمده. حال قبل از اینکه ادامه بدهیم شأن نزول را بخوانیم که در المیزان ابتدا نیاوردند.

بررسی معنای آیه از دیدگاه علامه طباطبایی

قوله تعالی: «الرِّجالُ قوّامونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَبِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ» القيم وه الذي يقوم بأمر غيره، و القوّام و القيام مبالغة منه.

و المراد بما فضل الله بعضهم على بعض وه ما يفضل و يزيد فيه الرجال بحسب الطبع على النساء، و وه زيادة قوة التعقل فيهم، و ما يتفرع عليه من شدة البأس و القوة و الطاقة على الشدائد من الأعمال و نحوها فإن حياة النساء حياة إحساسية عاطفية مبنية على الرقة و اللطافة، و المراد بما أنفقوا من أموالهم ما أنفقوه في مهورهن و نفقاتهن.

و عموم هذه العلة يعطي أن الحكم المبني عليها أعني قوله: «الرِّجالُ قوّامونَ عَلَى النِّساءِ» غير مقصور على الأزواج بأن يختص القوّامية بالرجل على زوجته بل الحكم مجعول لقبيل الرجال على قبيل النساء في الجهات العامة التي ترتبط بها حياة القبيلين جميعا فالجهات العامة الاجتماعية التي ترتبط بفضل الرجال كجهتي الحكومة و القضاء مثلا اللتين يتوقف عليهما حياة المجتمع، إنما يقومان بالتعقل الذي وه في الرجال بالطبع أزيد منه في النساء، و كذا الدفاع الحربي الذي يرتبط بالشدة و قوة التعقل كل ذلك مما يقوم به الرجال على النساء.

> **و علی هذا فقوله: الرِّجالُ قوّامونَ عَلَی النِّساءِ ذو إطلاق تام، و أما قوله بعد:فالصّالحاتُ قانِتاتٌ «إلخ» الظاهر في الاختصاص بما بين الرجل و زوجته علی ما سيأتي فهو فرع من فروع هذا الحكم المطلق و جزئي من جزئياته مستخرج منه من غير أن يتقيد به إطلاقه.[1]**

برتری طبیعت رجال بر طبیعت نساء

کارهای مردانگی، بنایی، و سائر چیزهایی که بدن سفت میخواهد، بدن محکم میخواهد. کارهای زنانه، کارهای لطیفی است که باید مخصوص زنها باشد. «**فضّل الله**» این طوری است، مردها میتوانند بیاورند حالت درآمدزایی، تولید، کار، زحمت، تلاش داشته باشند، زنها هم بچه پرورش بدهند و نفقه به آنها تعلق بگیرد.

«**فان حياة النساء حياة احساسية عاطفية مبنية علی الرقّو اللطافة**» این برای بما فضّل الله.«**و المراد بما انفقوا من اموالهم ما انفقوه في مهورهن و نفقاتهم**» هم مهر به آن ها دادن هم نفقه.

«**و عموم هذه العلة**» هذه العلة که عبارت است از بما فضّل الله و بما انفقوا«**عموم هذه العله**» یعنی العلة تعمم. پس اگر ما انفقوا و ما فضل الله به طبیعت برمیگردد، پس طبیعت الرجال ولو ازواج هم نباشد بر النساء ولو زوجات نباشد برتری می یابند، «**بل الحكم مجعولٌ قبيل الرجال علی قبيل النساء**» «**غير مقصور علی الازواج**» الرجال در جامعه قوّامون علی النساء، قبیل بر قبیل. سوال این جاست که أیا قبیل بر قبیل یعنی استقراء بر استقراء. طبع بر طبع؟ غالب بر غالب؟ این را باید بررسی کنیم

«**في الجهات العامة**». در زوجیت و این ها نه، آنجا فقط زوج است که قوّام است. اما در جهات عمومی طبعشان، قوّتشان ، الرجال قوّامون علی النساء. قبيلٌ علی قبيلٍ

«**في الجهات العامة التي ترتبط بها حياة القبيلة جميعاً فالجهات العامة الاجتماعية التي ترتبط بفضل الرجال كجهة الحكومة و القضاء.**» حکومت و قضا برای کیست؟ برای مردهاست. چرا؟ چون قوّامون علی النساء. مال آن هاست «**مثلاً التين يتوقف عليهما حياة المجتمع و انما يقومان بالتعقل**» حکومت، قضاء، تعقل بالا میخواهد. و ایشان گفتن زنها احساس در آنها بر تعقل غلبه دارد. پس قوّامون، یعنی حکومت و امثال آن برای مردهاست. ربطی هم به زوجیت ندارد.

«**و انما يقومان بالتعقل الذي هو في الرجال بالطبع ازيد منه في النساء و كذا الدفاع الحربي الذي يرتبط بالشدة و قوة التعقل كل ذلك مما يقوم به الرجال علی النساءو علی هذا فقوله الرجال قوّامون علی النساء اطلاق تام**» یعنی ربطی به زوجیت و نفقه و اینها ندارد. اگر این طور است پس چه طور آیه شریفه فوری بعدش می گوید: « **فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله** » این برای زوجات است. به همه زن ها

ربط ندارد.

«و اما قوله بعد فالصالحات قانتات الظاهر فی الاختصاص بما بین الرجل و زوجته» آنجا دیگر برای زن و مرد نیست. زوج و همسر، علی ما سیأتی.از باب تطبیق کلی است بر مصداق و عام بر خاص.

---

[1] تفسیر المیزان،ج ۴،ص ۳۴۳

بررسی مفردات آیه شریفه

الرجال «قوّامون»

قوّام نه یعنی مسلّط،

قیام در آیات

«**قوّامین بالقسط[1]** » ، یعنی حیات آن ها را اقامه می‌کنند، به آن ها غذا می‌دهند، لباس می‌دهند.

« **و لا تؤتوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياما[2]**» قیام یعنی اموال بر شما مسلطاند؟ نه، یعنی قوام نظام امور معیشتی شما به این هاست.

« **جعل الله الكعبة البيت الحرام قياما للناس[3]**» یعنی خود کعبه معظّمه چه است؟ یک نظام و دستگاهی برای جامعه به پا می‌کند. می‌خواهد بگوید کعبه بر مردم مسلط است؟!

«**قوّامین**» یعنی به پا دارنده، خیلی هم روشن است از ماده قیام. خود «علی» اشراب می‌کند در آن سیطره را. ولی نه این‌که معنای قوّام را از قیام بیرون ببرد. بله، قوّام علیه، یعنی صرف یک قیامی نیست که همین‌جوری باشد. قیامی است که به مدیریت منجر می‌شود. امور آن تحت کار او است و روشن هم هست.

قوّام اینجا یعنی متصدی امور. شأن نزول را هم در نظر بگیرید. مردها هستند که امور زنان را متصدی‌اند، اداره می‌کنند.

«قوّام» در کلمات فقها

چیزی که مهم است این است که تاریخ استدلال فقها را هم بررسی کنیم. تاریخ استدلال فقها در کتبشان به آیه شریفه و برداشتشان از آن. تا اندازه‌ای که من جست و جو کردم، در کتاب‌های قدیمی فقه خیلی به این موارد استدلال نمی‌شود. و اتفاقاً معنایش هم نزدیک همان معنایی است که من عرض کردم.

شیخ طوسی

عبارت اول

شیخ در مبسوط در دو جا، می‌فرمایند:

> **قال الله تعالى «قَدْ عَلِمْنا ما فَرَضْنا عَلَيْهِمْ في أَزْواجِهِمْ» يعني من الحقوق التي لهن على الأزواج من الكسوة و النفقة و المهر و غير ذلك و قال «الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ» يعني أنهم قوّامون بحقوق النساء التي لهن على الأزواج و قال تعالى «وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» و قال «لَهُنَّ مِثْلُ الَّذي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»[4]**

درست برعکس. خیلی جالب است. می گویند قوّام علی النساء یعنی همه باید همه حقوقش را به او بدهد. ما سلطه معنا میکنیم ایشان برعکس. معنای خادم میگیرند. خیلی نزدیک آن معنایی است که من عرض کردم، یعنی متصدی امور الرجال یعنی پدران و شوهران. قوّامون یعنی متصدیاند، متصدیِ که هستند؟ امر زنان.

قوّام: خدمتگزار

متصدی یعنی خدمتگزارش هست، خدمت به حقوقش را به او میرساند. اینجا خیلی زیبا بود، که ایشان هم این طور فرمودند. «قوّامون بحقوق» چرا «ب» آوردند؟ طبق آیه شریفه. « **يا أيها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله** » ایشان میگوید «ب» قوّام بحقوق، قوّام بالقسط. «**قوّامون بحقوق النساء التي لهن على الأزواج**»

این هم از مبسوط یک کتاب قدیمی، قبلش هم پیدا نکردم، نشد هم زیاد بگردم. این نظرتان باشد، خیلی تاریخ استدلالات فقهی فایده دارد.

«قوّام علی» یعنی طوری است که باید این را حقوقش را بر او وارد کند. «قوّام علیه». شبیه این میگویید که «ان الوالد قیّم علی الولد» این قیّم علی الولد، نه یعنی الآن یک نحو سلطه، خدا نمیخواهد بگوید سلطه. بلکه بابای خدمتگزار. درست است که ولد ضعیف است، اما «قیّم علی» نمیخواهد یک سلطنتی بدهد به بابا، در صدد این نیست. «قیّم علی» به شخص والیت میدهد، اما والیت نه به این معنا که یک نحو مثل ملک باشد، خدمتگزار.

یک کسی که مریض میشود، میگویند پدر که ندارد، بروید دادگاه و قاضی حکم بدهد، زنش بشود قیّمش. یعنی علی ای حال الآن والیت پیدا کرده بر اموال، او. اما در حقیقت قیّم با علی به معنای مسلّط بر امور او است. نه مسلّط بر او. قوّام به حقوق او است، «سرور» (server) است، به قول امروزیها «سرور» خیلی فرق میکند. سرور میدهد به او، خدمت میدهد به او. نه اینکه بگوید من سلطانم، تو باید به حرف من گوش بدهی. اصلاً دو نگاه است. «علی» را یک وقتی میگویی من سلطانم، گوش به حرف من بده. یک وقتی میگویید که من بر امور تو برای خدمتگزاری حاکمم. نه اینکه تو باید گوش به حرف من بدهی.

«علی» یعنی الرجال قوّامون علی امور النساء در ارائه خدمت به ایشان. قوّام در امورش است در ارائه خدمت. مثل اینکه الآن میگوییم زن قوّام شوهرش شده. اما یک وقتی میگوییم سلطان قیّم بر رعیت است. آنجا میگوییم گوش به حرفش بدهید. زن که میشود قیم شوهر، هیچ کس در ذهنش نمیآید که بگوید الآن این شوهر باید گوش به حرف زنش بدهد. اصلاً اطاعت، لازمهاش نیست. فضایش، فضای اطاعت نیست. فضای خدمتگزاری است.. این فرمایش مرحوم شیخ در اینجا.

عبارت دوم

شیخ در جای دیگر هم می فرمایند:

> **قال تعالى «الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلى‌ بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ» و منه دليلان: أحدهما قوله تعالى «قَوّامُونَ» و القوّام على الغير هو المتكفل بأمره من نفقة و كسوة و غير ذلك،**
>
> **و الثاني قوله «وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ» يعني عليهن من أموالهم، و قال «قَدْ عَلِمْنا ما فَرَضْنا عَلَيْهِمْ في أَزْواجِهِمْ» و هذا دليل على وجوب النفقة، و قال الله تعالى «وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» و المولود له الزوج و قد أخبر أن عليه رزقها و كسوتها[5].**

می‌فرمایند: «**و القوّام على الغير**» ببینید علی را نمی‌اندازند. علی را خودشان می‌آورند.«**و القوّام على الغير هو المتكفل بامره**»

نمی‌گویند: قوّام یعنی مسلطی که هر چه می‌گوید دیگری باید گوش به حرفش بدهد. «**و القوّام على الغير هو المتكفل بأمره من نفقة و كسوة و غير ذلك**» یعنی دقیقاً شوهر را خدمتگزار کردند. به جای اینکه بگویند قوّام یعنی مورد اطاعت ، باید گوش به حرف شوهر بدهی، صبغه عوض شده. دو تا نگاه است[6].

علامه حلی

کتاب بعدی «مختلف» علامه است. دو قرن فاصله است و در این مدت عبارتها بسیار فرق کرده است.

> **مسألة ٣٧: قال الشيخ في (النهاية): إذا أسلمت زوجة الذمّيّ و لم يسلم الرجل، و كان الرجل على شرائط الذمّة فإنّه يملك عقدها، غير أنّه لا يمكّن من الدخول إليها ليلا، و لا من الخلوة بها، و لا من إخراجها من دار الهجرة إلى دار الحرب. و إن لم يكن بشرائط الذمّة، انتظر بها عدّتها فإن أسلم قبل انقضاء عدّتها، فإنّه يملك عقدها، و إن أسلم بعد انقضاء العدّة، فلا سبيل له عليها**
>
> **و نحوه قال في كتابي الأخبار**

> **و قال في (الخلاف): إذا كانا وثنيّين أو مجوسيّين، أو أحدهما مجوسيّا و الآخر وثنيّا، فأيّهما أسلم قبل الدخول وقع الفسخ في الحال، و إن كان بعده، وقف على انقضاء العدّة، فإن أسلما قبل انقضائها، فهما على النكاح، و إن انقضت العدّة، انفسخ النكاح، و هكذا إذا كانا كتابيين فأسلمت الزوجة.**
>
> **و هو يعطي أنّه لا فرق بين إسلام الزوجة و زوجها كتابي، و بين إسلامها و زوجها غير كتابي في الفسخ بعد العدّة.**
>
> **و به قال ابن البرّاج و ابن إدريس و هو المعتمد.**
>
> **لنا: أنّ للزوج على الزوجة نوع سلطنة و سبيل، لقوله تعالى الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ و الكافر لا سبيل له على المسلمة، لقوله تعالى وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً[7].**

قوّام آنجا خدمترساني بود، اينجا تبديل شد به «نوع سلطنه» فرمودند كه آيا يک مسلمه، زن مسلمان، ميتواند زن مرد كافر بشود اي نه؟ فرمودند: نميتواند. چون «الرجال قوّامون على النساء» شوهر سلطه بر زن دارد و مسلمه چون مؤمنه و مسلمه است نميتواند مورد سلطه كافر باشد. استدلال ميكنند. بعد فرمودند: «و الكافر لا سبيل له على المسلمه» پس كافر نميتواند زوج زن مسلمان بشود «**لقوله تعالى: «وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً**

[8]»

به نظر شما اين استدلال علامه از نظر استظهار خود آيه شاهدي دارد اي ندارد؟ آيه ميفرمايد: « **فإن أطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلاً**». يعني «ان اطعن، فلا تبغوا» از اين استفاده ميشود كه قبل از اطاعت سبيل بوده. قبلش «لكم عليهن سبيلاً» علامه هم همين را تعبير كردند فرمودند كه «**ان للزوج على الزوجة نوع سلطنة و سبيل**» اين هم شاهد آيه شريفه در فرمايش ايشان.[9]

---

[1] ? يا أيها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله و لو على أنفسكم أو الوالدين و الأقربين إن يكن غنيا أو فقيرا فالله أولى بهما(سوره النساء، آيه ۱۳۵)

[2] سوره النساء، آيه ۵

[3] سوره المائده، آيه ۹۷

[4] المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۴، ص ۳۲۴

[5] المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۶، ص ۲

[6] این نگاه و ادبیات، هم در فضای احادیث و هم در کلمات علماء سابقه دارد:

در احادیث

5755- و كتب الرضا ع إلى محمد بن سنان فيما كتب من جواب مسائله علة إعطاء النساء نصف ما يعطى الرجال من المواريث لأن المرأة إذا تزوجت أخذت و الرجل يعطي فلذلك وفر على الرجال و علة أخرى في إعطاء الذكر مثلي ما تعطى الأنثى لأن ا**لأنثى في عيال الذكر** إن احتاجت و **عليه أن يعولها و عليه نفقتها** و ليس على المرأة أن تعول الرجل و لا تؤخذ بنفقته إن احتاج فوفر عليه لذلك و ذلك قول الله عز و جل- **الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم**(من لا يحضره الفقيه ؛ ج4 ؛ ص350)

و قال ص خير الرجال من أمتي الذين لا يتطاولون على أهليهم و يحنون عليهم و لا يظلمونهم ثم قرأ الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض الآية(مكارم الأخلاق ؛ ص216-217)

تفسیر قمی:

و قوله الرجال قوامون على النساء- بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم يعني **فرض الله على الرجال أن ينفقوا على النساء**- ثم مدح الله النساء فقال: فالصالحات قانتات- حافظات للغيب بما حفظ الله يعني تحفظ نفسها إذا غاب زوجها عنها،(تفسير القمي ؛ ج1 ؛ ص137)

ابن براج:

قال الله تعالى «قَدْ عَلِمْنا ما فَرَضْنا عَلَيْهِمْ في أَزْواجِهِمْ» يعني من الحقوق التي لهن على الأزواج من الكسوة و النفقة و المهر و غير ذلك: و قال «الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ» **يعني أنهم قوامون بحقوق النساء التي لهن على الأزواج**.

و قال «وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» يعني ان لكل واحد منهما على صاحبه حقا بالمعروف و قال «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» يعني ان لكل واحد منهما على صاحبه يجمع بينهما من حيث الوجوب، و لم يرد بذلك ان للزوجات على الأزواج مثل الذي للأزواج على الزوجات من الحقوق، لان الحقوق مختلفة فحقوق الزوجات الكسوة و الإنفاق عليهن و السكنى و المهر، و ليس يجب شيء من ذلك للأزواج على الزوجات، و حقوق الأزواج على الزوجات، التمكين من الاستمتاع و هذا مخالف للآخر كما تراه فليس المراد الا ما ذكرناه(المهذب (ابن البراج)؛ ج2، ص: 225)

راوندی:

و قال تعالى الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم

و فيه دليلان على وجوب ذلك: أحدهما قوله قوامون و **القوام على الغير هو المتكفل بأمره من نفقة و كسوة و غير ذلك** و الثاني قوله و بما أنفقوا من أموالهم يعني أنفقوا عليهن من أموالهم.(فقه القرآن ؛ ج2 ؛ ص116)

قال تعالى الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض أي **إنهم يقومون بأمرهن و يتأدبهن** فدلت الآية على أنه **يجب على الرجل أن يدبر أمر المرأة و أن ينفق عليها** لأن فضله و إنفاقه مع علة لكونه قائما عليها مستحقا لطاعتها فالصالحات مطيعات لله و لأزواجهن حافظات لما غاب عنه أزواجهن من ماله و ما يجب من رعايته و حاله و ما يلزم من صيانتها نفسها لله(فقه القرآن ؛ ج2 ؛ ص192)

[7] مختلف الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج۷، ص: ۹۶-۹۷

[8] بعد از جناب علامه، ادبیات رایج در کلمات فقهاء در تفسیر قوّام تغییر می کند و قیام، معنای سلطه به خود می گیرد:

فخرالمحققین:

إذا أسلمت الزوجة دون زوجها و كانا ذميّين بعد الدخول و مضت المدة و لم يسلّم الزوج بطل النكاح عند والدي و عندي و هو اختيار الشيخ في الخلاف و ابن البراج، و ابن إدريس،

و قال الشيخ في النهاية إذا كان الرجل على شرائط الذمة فإنه يملك عقدها غير انه لا يمكّن من الدخول إليها ليلا و لا من الخلوة بها و لا من إخراجها من دار الهجرة إلى دار الحرب

(لنا) ان **كل زوج له على زوجته تسلط و سبيل** و لا شيء من الكافر له تسلط على المسلمة و لا سبيل و ذلك يستلزم صدق لا شيء من زوج المسلمة بكافر (أما المقدمة الأولى) **فلقوله تعالى الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ** (و اما المقدمة الثانية) فلقوله تعالى وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكٰافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً (إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد؛ ج3، ص: 103)

أقول: اعلم ان السيد يملك منفعتين من أمته منفعة الاستمتاع و منفعة الاستخدام فإذا زوّجها عقد على احدى منفعتيها و بقيت المنفعة الأخرى فيستوفيها في وقتها و هو النهار و يسلّمها الى الزوج وقت الاستراحة و الاستمتاع و هو الليل و عليه التعويل في القسم بين النساء غالبا و لهذا لو أراد السيد العكس لم يكن له ذلك

و يتفرع على اجتماع الحقين عليها انه لو أراد السيد ان يسكنها في بيت في داره يفرده لها و أراد الزوج إخراجها فاختيار ايها يقدّم الأصح عند والدي و جدّي تقديم اختيار الزوج لأن الزوجة ال تستحق على الزوج تبعيتها لها بل بالعكس ...

و الحق عندي الأول لقوله تعالى الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوٰالِهِمْ و هو عام في الحرة و الأمة و **معنى القوّام على الشخص الذي هو أولى بأمره** و ذلك نقله من موضع الى آخر فإذا كان ذلك بسبب النفقة لأن **الباء للسببية** فلو لم ينقلها معه لم تستحق النفقة عليه(إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد؛ ج3، ص: 168-169)

فاضل مقداد:

(الثانية) انه لا يحتاج الى عقد، لان السيد مالك لجميع منافعها و هو مستلزم لملك بضعها، فالعقد عليها تحصيل للحاصل.

ان قلت: المرأة مالكة لجميع منافع عبدها فهلا ملكت مباضعته فكانت حالا له.

قلت: خرج ذلك بالنص و الإجماع. و أيضا يدل على تحريمها عليه وجهان:

«الأول»- أنه يشترط في الواطئ أن يكون مالكا للبضع ملكا تاما، و العبد اما أن نقول انه لا يملك شيئا فالتحريم ظاهر، أو يملك ملكا ناقصا فلا يستبيح لنقص الملك، و لذلك لا يجوز لأحد الشركاء في الأمة وطؤها.

«الثاني»- ولو ملكته بضعها لزم أن يكون كل واحد منهما **حاكما** محكوما عليه معا، و هو ضد الحكمة المرادة له تعالى بقوله **الرِّجالُ قَوّامُونَ** عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ (التنقيح الرائع لمختصر الشرائع؛ ج٣، ص: ١۶٩)

ثم إنّ الآية فيها أحكام:

1- أنّ «الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ» أي **لهم عليهنّ القيام الولاية و السّياسة** و علّل ذلك بأمرين أحدهما موهبيّ من اللّه و هو أنّ اللّه فضّل الرّجال عليهنّ بأمور كثيرة من كمال العقل و حسن التدبير و مزيد القوّة في الأعمال و الطاعات، و لذلك خصّوا بالنبوّة و الإمامة و الولاية، و إقامة الشعائر و الجهاد، و قبول شهادتهم في كلّ الأمور، و مزيد النصيب في الإرث و غير ذلك. و ثانيهما الوجوب و أنّهم ينفقون عليهنّ و يعطونهنّ المهور، مع أنّ فائدة النكاح مشتركة بينهما و بأيّ سبب فالرّجل قوّام عليها بسبب ما فضّل اللّه و بسبب إنفاقهم، و إنّما لم يقل بما فضّلهم عليهن؟ قال بعض الفضلاء لأنّه لم يفضّل كلّ واحد من الرّجال على كلّ واحدة من النساء لأنّه كم من امرأة أفضل من كثير من الرجال و إنّما جاء بضمير المذكّر تغليبا فيدخل الرّجل المفضّل و المرأة المفضّلة قال: و لا يلزم من تفضيل الصّنف على الصنف تفضيل الشخص على الشخص.

قلت: فحينئذ لا يكون في الآية دليل على تفضيل الصّنف الدّني وهو عين المدّعى، لأنّه إذا كان بعض اشخاص الرجال أفضل من بعض أشخاص النساء و بالعكس فأيّ دليل على تفضيل الصنف على الصنف الآخر الدّني وهو المراد فالسؤال باق على حاله.(كنز العرفان في فقه القرآن؛ ج2، ص: 211-212)

ابن فهد حلي:

قال طاب ثراه: و لو أسلمت زوجته «أي زوجة الذمي» دونه انفسخ في الحال إن كان قبل الدخول و قف على انقضاء العدّة إن كان بعده، و قيل: ان كان بشرائط الذمة كان نكاحه باقيا، و لا يمكن من الدخول عليها ليلا، و لا من الخلوة بها نهارا.

أقول: القول المحكي للشيخ في النهاية و كتابي الأخبار موافق للرّواية جميل بن درّاج عن بعض أصحابنا عن أحدهما عليهما السّلام أنه قال: في اليهودي و النصراني و المجوسي إذا أسلمت امرأته قبله، و لم يسلم؟ قال:هما على نكاحهما، و لا يفرق بينهما، و لا يترك يخرج بها من دار الإسلام إلى دار الكفر و هي مرسلة، و معارضة بصحيحة البزنطي قال: سألت الرضا عليه السّلام عن الرجل يكون له الزوجة النصرانية، فتسلم، هل يحلّ لها أن تقيم معه؟ قال: إذا أسلمت لم تحلّ له، قلت: جعلت فداك فإن أسلم الزوج بعد ذلك أ يكونان على النكاح؟ قال: لا، إلا بتزويج جديد

و بالأوّل قال في الخلاف و هو مختار القاضي و ابن إدريس و اختاره المصنف و العلامة . **لأنّ** الكافر و **الزوجية نوع سلطنة على الزوجة لقوله تعالى «الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ** بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ و بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ» و في قوله «وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» منفيّ السلطنة على المسلم، و لقوله تعالى «اللّهُ يَحْكُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ» و للرواية المتقدمة(المهذب البارع في شرح المختصر النافع؛ ج3، ص: 298)

جرجاني:

الايه الخامسه قوله تعالى في سوره النساء الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَبِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَاللاّتي تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً(34) يعنى **مردان والیان و غالبانند بر زنان خود** به سبب آن كه زيادتى داده است خداى تعالى مردان را بر زنان در بسيارى از صفات كمال و به سبب آن كه مى‌بخشد(تفسير شاهى؛ ج2، ص: 340)

محقق اردبیلی

الرابعة الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ **وقيومون بأمورهن و يسلّطون عليهن كقيام الولاة على رعيّتهم** بسبب تفضيل اللّه تعالى إيّاهم عليهن بكمال العقل و غيره و بسبب ما ينفقون عليهن من أموالهم (زبدة البيان في أحكام القرآن؛ ص: 536)

فاضل جواد

«الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ» **قيّمون عليهن في التدبير كقيام الولاة على رعيّتهم** و علل تعالى ذلك بأمرين:

موهبي أشار إليه بقوله «بِما فَضَّلَ اللَّهُ» اي بسبب تفضيله «بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ» أي الرجال على النّساء و ذلك بالعلم و العقل و حسن الرأي و التّدبير و العزم و مزيد القوة في الأعمال و الطاعات و الفروسيّة و الرّمي، و أن منهم الانبيآء و الأئمّة و العلماء و فيهم الإمامة الكبرى و هي الخلافة و الصغرى و هي الاقتداء بهم في الصلاة، و أنّهم أهل الجهاد و الأذان و الخطبة الى غير ذلك ممّا أوجب الفضل عليهن.

قال في الكشاف : و فيه دليل على أنّ الولاية انّما يستحق بالفضل لا بالتغليب و الاستطالة و القهر، قلت هذا ممّا أجراه اللّه على لسانه فانّا لم نجد فيمن تقدّم على على عليه السّلام بعد النبي صلى اللّه عليه و آله فضيلة يستحق بها الولاية كما عرف في محلّه و كسبى أشار إليه بقوله «وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ» في نكاحهنّ كالمهر و النفقة و جميع ما يحتاجون إليه(مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام؛ ج3، ص: ۲۵۷-۲۵۸)

[9] سیر تاریخی کلمه ی «قوّام»، در کلمات فقها مورد بررسی قرار گرفت. اما این سیر، در فضاهای تفسیری به گونه دیگری است:

شیخ طوسی در تبیان، مانند بیان خود در مبسوط می فرمایند:

و المعنى: (الرجال قوامون على النساء) بالتأديب و التدبير لما «فضل الله» الرجال على النساء في العقل و الرأي. و كان الزهري يقول: ليس بين الرجل و امرأته قصاص فيما دون النفس. و يقال: رجل قيم، و قوام، و قيام. و معناه:**إنهم يقومون بأمر المرأة بالطاعة لله و لهم.(** التبيان في تفسير القرآن،ج3،ص 189)

اما **مرحوم طبرسی** قوّام را به سلطه معنا می کنند؛ البته با تقیدی سلطه به موارد آن:

المعنى

لما بين تعالى فضل الرجال على النساء ذكر عقيبه فضلهم في القيام بأمر النساء فقال «الرجال قوامون على النساء» أي **قيمون على النساء مسلطون عليهن في التدبير و**

التأديب و الرياضة و التعليم «بما فضل الله بعضهم على بعض» هذا بيان سبب توليه الرجال عليهن أي إنما والاهم الله أمرهن لما لهم من زيادة الفضل عليهن بالعلم و العقل و حسن الرأي و العزم «و بما أنفقوا من أموالهم» عليهن من المهر و النفقة كل ذلك بيان علة تقويمهم عليهن و توليتهم أمرهن(مجمع البيان في تفسير القرآن، ج3،ص 68-69)

و این مطلب در جوامع الجامع به اوج بروز و ظهور خود می رسد:

«الرجال قوامون على النساء» **يقومون عليهن بالأمر و النهي كما تقوم الولاة على رعاياهم** و لذلك سموا قواما؛ بسبب تفضيل الله «بعضهم» و هم الرجال «على بعض» يعني النساء و قد ذكر في تفضيل الرجال أشياء(تفسير جوامع الجامع، ج1،ص 253-254)

عباراتی که در کشاف به این صورت بیان شده بود:

قوامون على النساء يقومون عليهن آمرين ناهين، كما **يقوم الولاة على الرعايا**(الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج1،ص 505)

از دیگر عبارات حاکی از این نگاه، کلام ابن شهرآشوب است:

قوله سبحانه- الرجال قوامون على النساء **فيه دلالة على أن الإمامة لا تصلح إلا في الرجال دون النساء** و كذلك حكم النبوة قوله و ما أرسلنا قبلك إلا رجالا نوحي إليهم لأن الشكل إلى شكله آنس و الأنفة منه أبعد.(متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب) ؛ ج2 ؛ ص28)

سید ابن طاووس نیز در اقبال الاعمال می فرمایند:

و نحن نذكر تمام رواية أم [جدان] داود رضوان الله عليه ليعلم كيفية تفصيل إحسان الله جل جلاله إليها فلا تقنع لنفسك أن تكون معاملتك لله جل جلاله و إخلاصك له و اختصاصك به و التوصل في الظفر برحمته و إجابته دون امرأة و النساء رعايا للعقلاء **و الرجال قوامون على النساء و قبيح بالرئيس أن يكون دون واحد من رعيته**.(إقبال الأعمال (ط - القديمة) ؛ ج2 ؛ ص663)

شواهد این نگاه را می توان در برخی از روایات نیز تعقیب کرد. به عنوان نمونه در خطبه امام حسن علیه السلام در ماجرای جنگ جمل می فرمایند:

و لما نزل الحسن ع و عمار و قيس الكوفة و معهم كتاب أمير المؤمنين ع قام فيهم الحسن ع فقال «أيها الناس قد كان من أمير المؤمنين ع ما يكفيكم جملته و قد أتيناكم مستنفرين لكم و هي من لأنكم جبهة الأنصار و سنام العرب و قد نقض طلحة و الزبير بيعتهما و خرجا بعائشة و **النساء و ضعف رأيهن كما قال الله عز و جل الرجال قوامون على النساء** و ايم الله لئن لم تنصروه لينصرنه الله عز و جل بمن يتبعه من المهاجرين و الأنصار و سائر الناس فانصروا ربكم ينصركم(الجمل و النصرة لسيد العترة في حرب البصرة، ص: 245)

و أخبرني بالسابع ما فضل الرجال على النساء قال النبي ص كفضل السماء على الأرض و كفضل الماء على الأرض فبالماء تحيا الأرض و **بالرجال تحيا النساء و لو لا الرجال ما خلق النساء لقول الله عز و جل الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض** قال اليهودي لأي شيء كان هكذا قال النبي ص خلق الله آدم من طين و من فضلته و بقيته خلقت حواء و أول من أطاع النساء آدم فأنزله الله من الجنة و قد بين فضل الرجال على النساء في الدنيا أ لا ترى إلى النساء كيف يحضن و لا يمكنهن العبادة من القذارة و الرجال لا يصيبهم شيء من الطمث(الامالي للصدوق، ج ١، ص ١٩٢-١٩٣)

در تبیین این دسته روایات، می توان گفت که ما اکنون در فضای لایه ی اول معنایی آیه شریفه با عنایت به شأن نزول هستیم و این مقاله منکر مراتب و لایه های بالاتر معنا نیست کما این که در ادامه(در مبحث قوّامیت طولیه) بیان خواهد شد.برای مشاهده روایات ناظر به آیه الرجال قوامون علی النساء به پیوست شماره ۱ مراجعه فرمایید.

بیان مرتبی آیه شریفه

الف) لایه اول معنا

حال این توضیحات مفصل را باید بررسی کنیم. با شأن نزول قرار شد جلو برویم. نقطه آغاز این شد که الآن فعلاً از بعض النساء و این ها در آمدیم. شد «بما فضل الله بعضهم» یعنی بعض الرجال علی بعض الرجال فی قوّامیتهم للنساء»

یکی از سؤالات این است که اگر آیات مربوط به زوجین بود، آیه می‌فرمود که الازواج قوّامون علی الزوجات، علی زوجاتهن خیلی قشنگ بود: الازواج قوّامون علی زوجاتهم بما فضلهم الله علیهن.

«بعضهم علی بعض»: پدر همسر/ شوهر

معلوم می‌شود ربطی به خصوص دائره زوجیت ندارد. لذا هم آقای طباطبایی فرمودند آیه اطلاق دارد. چه لزومی دارد ما از الرجال و النساء به خاطر ذیلش که مربوط به زوجین است جلوگیری بکنیم؟ با این بیانی که من عرض می‌کنم خیلی روشن است. الآن صحبت سر زوجین نیست. صحبت سر خانواده زن است با خانواده مرد. پدر زن است با داماد و دختری که دختر او است و زن او. حال الرجال، یعنی مردان، بخشی از مردان دارند تدبیر می‌کنند زنان را، قوّام هستند.

شما بروید در فضایی که این الآن دست دخترش را گرفته آمده می‌گویند برگردید آیه نازل شد. الرجال قوّامون علی النساء. رجال الآن در این سؤال چه هستند؟ گفتم از کف شروع کنید، الرجال اینجا که هستند؟ نروید در معنای تجریدی آن برای جامع. به آن ها بعداً می رسیم، فعلاً الآن الرجال قوّامون علی النساء. یعنی آیه می‌فرمایند قبول دارم، هم پدر دختر هم شوهرش. هر دو کاره هستند. پدر زن‌ها با شوهرها همه قوّام نساء هستند. لذا نمی‌گوید زوجات.

الآن این صحنه دارد می‌گوید الرجال قوّامون علی النساء. چطور؟ بما، به این نحو که فضل الله بعضهم علی بعض. یکی شوهر، یعنی در خانه‌اش است، آن یکی هم بابایش است. و بما انفقوا، همه‌شان هم خرج کردند، او یک عمری این را بزرگش کرده. این هم الآن زنش است باید انفاق بالفعل بکند. آن وقت **فاء** تفریع که عرض کردم فالصالحات، صحنه شأن نزول را دارد بازسازی می‌کند. نسبت به چه ؟ کل جامعه. می‌گوید الآن دو نفر دعوا کردند آمدند اینجا، در بدنه جامعه الرجال قوّامون علی النساء قرار شد و بما فضل الله، به این نحوی که بخشی‌شان الآن بالفعل شوهر است و بما انفقوا،

در فضای صلح و توافق

دوباره چه می‌شود؟ فالصالحات. صالحین یعنی غیر ناشز. فالصالحات. فاء تفریع توزیع.

« **فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله** » این ها که مشکل نیست. خانه شوهرش، فضّل الله هم محقق است نمی‌رود هم دست بابایش را بگیرد بیاورد. تفضیل محقق

است. صالحات قانتات حافظات للغیب همه کارهایش درست است.

در فضای نشوز : تقدم با شوهر

اما « **و اللاتي تخافون نشوزهن** » در این بستری که پدر زن و داماد با هم یک تقدیمی تشکیل دادند که بعضیشان بر بعضی دیگر رتبه دارند، در عین حالی که همه هم قوّام بودند و هستند و انفاق هم میکنند. در این بستر حال آمدیم تخافون نشوزهن. اینجا چه کار بکنیم؟ اینجا فوری برود باباً را بیاورد قصاص کند. نه. اینجا حق با شوهر است. هنوز یک مرحله مانده « **فعظوهن** ». عظوهن برای کیست ؟ خود شوهر است. شوهر است، باباً هم حتی اگر بود باید موعظه کند. « **و اهجروهن في المضاجع** » که این برای شوهر است. « **و اضربوهن**»، همین ضربی که لطم صورت گرفته بود. یعنی آیه میخواهد بگوید یک نحو ناشزی میخواهد بشود طرف. کیان خانواده را میخواهد به هم بزند. شما با ضرب نگذاری چنین بشود. با آن ضربی که در روایت توضیحش هست همه میدانید. « **و اضربوهن** » کاملاً موافق ، تناسب حکم و موضوع در شأن نزول است.

در فضای شقاق: حکمیّت با پدر

اما « **و إن خفتم شقاق**» چقدر روشن است با این شأن نزول. حالا بله، آمدیم و زنی است که صالح نبود، خوف نشوز هم دیگر در شد، به شقاق رسید. یعنی الآن با واهجروهن، با واضربوهن کار حل نمیشود. الآن یکی دیگر مرد هست که خدای متعال تفضیل خارجی به او میدهد. آن مرد کیست ؟ « **فابعثوا حكما من أهله و حكما من أهلها** »، حالا اگر پدر زن باشد نوبت او میرسد. که الآن به عنوان حکم الآن دوباره بیاید. و حکماً من اهلها کار دارد انجام میدهد. هم کار حقوقی، هم کار میدانی خارجی، که آیه شریفه به آن نقش میدهد. « **إن يريدا إصلاحا يوفق الله بينهما**»

پس آیه دارد میگوید فضل الله بعضهم یعنی اوّل طوری است رجال که قوّام پدر زن هم کاره هست در نظام اجتماعی اما رداش ولو آن وقتی است که شقاق پیش بیاید. تا مادامی که شقاق نیامده نشوز انداون خانه هست، خدا میفرمایی حرف را بیرون نبری. اجازه نمیدهد به این زن برود پیش باباش. میگوید همین جا بمان، شوهر باید تو را مدیریت کند. بعد چه؟ اگر نشد از عهده شوهر خارج شد آن وقت فابعثوا حکماً. آن وقت روی این بنا اگر جلو بروی با خصوصیات، فاء تفریع روشن است. هم «باء» بیان نحوه است، هم «فاء تفریع» توضیح دادن چیست؟ موارد کار.

الرجال قوّمون علی النساء به این نحو که یک عدهایشان شوهر هستند، عدهایشان خانواده او هستند پدرش هستند. و همه هم قوّام هستند. الآن اگر فردا شوهر این زن را طلاقش بدهید، طبق آیه شریفه مصداق تعیین کرده، بله. خیلی روشن بما فضل الله بعضهم، اینجا الآن «هُم» کی است؟ که تفضیل دارد؟ پدر. یعنی به محض اینکه این شوهر از سمت شوهری، یعنی تفضیل بالفعل رفت طلاقش داد، فضّلهم برمیگردد میشود باباً. آیه که بیمصداق نمیشود اگر فقط زوج و زوجات بگویید، طلاقش داد چه؟ الرجال قوّمون، این زن میشود بی قوّام .آیه دیگر مصداق ندارد.

تحلیل حقوقی این معنا

حکم قصاص ≠ بقای خانواده

معلوم است حکمت بقای نظم خانواده به این نیست که در خصوص خانواده، قصاص صورت بگیرد. نظیرش لعان است.

لعان

در مورد لعان[1] می‌گوییم می‌خواهد برای زنا شهادت بدهد. چهار تا باید باشند. اگر سه تا باشند باید حدّ قذف بزنید. اما حالا شوهر است، شوهر دارد ادّعا می‌کند. شوهر فرق می‌کند. شما در نظام اجتماع می‌گویید شوهر با دیگران فرقی ندارد، شوهر باش، ما برای زنا چهار تا می‌خواهیم.

این در حالی است که شوهر می‌رسد جایی که چهار تا کجا بودند؟! او در محلی وارد می‌شود که زنای آن‌ها را می‌بیند. در خانه می‌تواند وارد بشود، چهار نفر هم ندارد، ولی دیگر این زن برای او زن نیست .شرع بگوید: ما کار به این‌ها نداریم، شوهر باش. ما چهار تا شاهد را می‌خواهیم.

این شرع می‌آید روی حکمت بقا می‌گوید این خانواده دیگر خانواده نمی‌شود، شوهری که وارد شد زنش را در حال زنا دید، بگوییم هر جوری است، چون چهار تا نیستید با این زن بساز، یا امثال آن . اینجا لعان جلو می‌آید.

می‌گوییم تو ادعا داری چوب نمی‌زنیم به تویِ شوهر، به صرف اینکه آمدی ادعا کردی که زنِ‌من زنا کرده، لعان برگزار می‌شود «دَرءِ عنه العذاب». قسم بر تو جاری نمی‌شود، برای شوهری که یک نفر است. اما آیا در سه شاهد دَرءِ عنه‌م العذاب؟ نه. سه تا شاهد شهادت دادند، عادل، همه حسابی، حالا قسم بخورند که راست می‌گویند. قسم فایده ندارد. اگر سه نفر هستید، باید حد قسم بخورید. بخوابید و تا زیاده. اما شوهر یک نفر است. ادعای قسم دارد می‌کند شما لعان بکنید. بیا قَسَم بخور، حد قسم هم نخور.

این را چرا عرض می‌کنم؟ به خاطر اینکه تشکیل خانواده آثار خاص خودش را دارد. دیگری در اجتماع کسی را بزند باید قصاص کنیم. اما در خانه‌ای که زن است و تابع و نشوز بگوییم که تا زد بیا قصاص کن؟! این مصلحت بقاء خانواده و زوجیت به این نبود.

از آن طرف ابتدا به ساکن بگویند که این آقا شوهر است.چه مانعی دارد که همسرش را بزند.این هم قابل تحمل نیست برای کسی که در مقام تظلّم آمده. کجای این اشکال دارد که حضرت تمه‌ید لنزول الآیة و تسکیناً لهم بگویند که شما بروید قصاص کنید. یعنی چه ؟ یعنی الآن طبق عموماتِ قصاص نه حکمت موردِ که خانواده است و بقای زن و شوهری و اینکه شوهر بتواند در خانه شوهر باشد، برای بقای این بگویند که شما بروید قصاص کنید. اما هنوز قصاص محقق نشده،حضرت تذکر می‌دهد که اینجا فرق می‌کند. صغرای قصاص است صورةً من حیث. اما صغرای قصاص نیست با همه جوانبش. یعنی تزاحم مالکات است در اینجا.

از حیث اینکه سیلی خورده مالک قصاص هست. اما از این حیث که خانواده است، خیر می شود تزاحم مالکات. چون تزاحم مالکات است آیه نازل می‌شود می‌گوید پیامبر ما، حکم شما طبق این مالک درست بود، اما تزاحم مالکی است که باید از ناحیه خدا آیه نازل بشود تا مردم نگویند که پیامبر او به اشک چشم دختر ما اعتنا ندارد.

---

[1] اللعان

اللعن في اللغة السبّ و الطرد، و اللعان مصدر باب المفاعلة يقال لا عنه لعانا، لعن كل واحد منهما صاحبه، و في المجمع و اللعان في اللغة الطرد و البعد و شرعا المباهلة بين الزوجين في

إزاحة حد أو ولد بلفظ مخصوص انتهى.

و كيف كان فاللعان في مصطلح الفقهاء عبارة عن تالعن الزوجين بألفاظ خاصة، و مورد ذلك ما إذا رمى الرجل زوجته بالزنا أو نفى عنه من ولد في فراشه مع إمكان لحوقه به، و ال بد أن يكون ذلك عن علم به، و إلّا حرم الرمي و النفي، و مع العلم جاز له إسقاط حد القذف عن نفسه، أو إثبات عدم كون الولد منه باللعان،

ثم ان الشارع جعل اللعان طريقا قاطعا للزوج فيما قد يتفق له من علمه بالحال و عدم تمكنه من إقامة الشهود العدول، و عدم قدرته على الإظهار خوفا من حد القذف و أما ما

يترتب عليه بعد تحققه بشروطه فهو أحكام أربعة:...

الثالث: سقوط حد القذف عن الزوج بلعانه، و سقوط حد الزنا عن الزوجة بلعانها، و لو اتفق انها أبت عن اللعان ثبت حد الزنا عليها، لان لعان الرجل بمنزلة بينته.(مصطلحات الفقه؛ ص: 454-455)

ب) حرکت به سمت لایه های بالاتر

۱. ظهور آیه:

ما یک ظهور عرفی داریم، یک استظهار.

ظهور عرفی این است که تا یک جملهای را به عرف عام عرضه میکنند یک معنا در ذهنش میآید. این را میگوییم ظهور.

ظهور عرفی خیلی روشن است، کافر و مسلمان این را میخوانند.

· «الرجال»؛ نه «الازواج»

الرجال قوّامون علی النساء. هرگز تا به یک عرف عام بگویند الرجال در ذهنش نمیآید الازواج. فرق میکند، خیلی فرق میکند. مردها قوّام هستند بر زنها. چه کسی احتمال میدهد اینجا بگوید یعنی شوهرها قوّام هستند بر زنها، بر همسرانشان، عبارت فرق میکند. کسی که آن را میخواست بگوید، میگفت شوهرها، میگفت الازواج قوّامون علی الزوجات، علی زوجاتهن. پس ظهور عرفی کلمه رجال را نمیتوانیم انکار کنیم. این یک، ظهور دارد الرجال قوّامون بر رجال بر نسا، نه بر شوهرها بر زنهایشان. قابل انکار نیست.

· «هم»: مجموع زن و مردها

و یکی هم بما فضل الله بعضهم علی بعض «هُم» برمیگردد به مجموع زن و مردها، نه «هُم» فقط به مردها برگردد.

· قوّام: تشریعی

یکی دیگر، هر چه هم فکرش کردم باورم آمد این طور است، دیدم از نظر ظهور. عرف عام حتی کافر وقتی قرآن را بخواند از قوّام تشریع میفهمد، نه تکوینی. نمیخواهد بگوید رجال قوّام بر نساء هستند، یعنی یک چیزهایی دارند که زنها ندارند. نه، آلآن وقتی آیه میفرماید الرجال قوّام، یعنی قرآن به عنوان کتاب تشریع میخواهد جامعه را مدیریت کند. مردها این طورند، یعنی من تقنین کردم. قوّامند. بدانید، نظر من در این کتاب این است که قوّام است.

در کنز العرفان مرحوم فاضل مقداد ذیل آیه شریفه ، یک عبارتی دارند.

«**الخامسة فی لوازم النکاح**» نکاح که صورت میگیرد چه لوازمی دارد.

> **ثمّ إنّ الآيه فيها أحكام:**
>
> **١- أنّ «الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ» أي لهم عليهنّ قيام الولايه و السّياسه[1]**

ایشان می‌گویند قوّام یعنی قوّام تشریعی، آن هم معنایش ولایت و سیاست کلاً. دو تا دلیل هم دارند. «**لهم عليهنّ قيام الولايه و السّياسه**» نبردند در زوج و زوجات.کلی گرفتند، همان فرمایش صاحب المیزان.

۰ تفضیل : طرفینی

از مرحوم آقای مطهری نقل کردند[2]-حالا من عباراتشان را ندیدم- که ایشان قائل به تفضیل طرفینی‌اند. من گمانم این است که تفضیل اینجا طرفینی است. یعنی حتی ظهور نزد عرف عام. به خاطر اینکه اگر مقصود این بود که خدای متعال بفرمایید رجال قوّام بر نساءند به خاطر اینکه مردها تفضیل بر زنها دارند، حکمت مخاطب اقتضا می کرد که شارع بگوید الرجال قوّامون علی النساء بما فضلهم الله علیهن. . چرا خدای متعال عدول فرمود؟ خیلی عبارت واضح بود.

نفس العدول به ذهن عرف، ایحا می‌کند که خدای متعال می‌خواهد تفضیل طرفینی بگوید.شارع نخواسته است یک مطلب مطلق بگوید که مردها را بر زنها تفضیل دادم.این ظهور عرفی است..

فوری اشکال سر می‌رسد که در اینجا تناسب حکم و موضوع رعایت نشده است، . پس چرا فرموده قوّامون؟ بگوید که مکمّلون. الرجال و النساء مکمّلون لانفسهم؛ مکمّل همدیگر هستند.اینجا نکته این است، اتفاقاً می‌خواهد بگوید ولو جهات تفضیل در طرفین موجود است، اما وقتی جهات تفضیل را ما ملاحظه کنیم در بقاء نظام زن و مردی، لازمه‌اش قوّامیت او است.

«**بما فضل الله بعضهم علی بعض**» که وقتی تعادل باشد فضل طرفین را ببینیم، آن وقت رجال می‌شود قوّام بر این. خیلی زیبا می‌شود[3]. یعنی خدای متعال می‌فرماید من یک طرفه نگاه نکردم. بگویم مرد و تفضیل دارد بر زن و خلاص. پس قوّام است. من طرفین را دیدم، کسر و انکسار کردم. رجال قوّامند، چرا قوّامشان کردم من تشریعاً؟ به خاطر اینکه بعضی چیزها هم زن دارد. اما در مجموع که کسر و انکسار کردیم دیدیم باید مرد قوّام باشد. خیلی زیبا می‌شود این. یعنی عدول شد به «فضّل الله بعضهم علی بعض»، بعدش هم «قوّامون علی» اتفاقاً متفرّع بر آن تفضیلِ طرفینی است که جهت قوّامیت را می‌رساند. بنابراین تناسب حکم و موضوع هم اتفاقا در آن محفوظ می‌ماند. احکم می‌شود، اشد بلاغةً می‌شود از آن وقتی که با تحکم بیان بشود.

۲. استظهار

استظهار این است که اوّل به عرف عام جمله را عرضه نمی‌کنند. اوّل یک مقدمه می‌گویید. وقتی این مقدمه را در ذهن او حاضر کردید، این بار عبارت را می‌گویید. حالا با این مقدمه که شما گفتید، عرف از این مقدمه یک چیزی می‌فهمد که اگر این مقدمه را نگفته بودید نمی‌فهمید. این را می‌گوییم استَظهَرَ، باب استفعال، طلب ظهور می‌کند. ظهور خودش نبود، شما با مقدمه‌چینی استظهار

کردید.

انواع قوّامیت

کلمه قوّام چند جور می‌تواند به کار برود:

۱. یکی قوّام تقنینی، یعنی خدای متعال به عنوان مشرّع می‌فرماید من مرد را قوّام حقوقی، قوّام قابل عرضه در دادگاه، قرار دادم.یعنی می تواند گوشش را بگیرد که یک کارهایی بکن، یا گوش زن را بگیرد بگوید تو هم یک کارهایی را تابع باش. این می‌شود قوّام حقوق. کما اینکه مرحوم آقای گلپایگانی در آن حاشیه شان همین قوّام را قوّام حقوقی گرفتند[4]. منافاتی هم ندارد.

۲. یکی هم قوّام تکوینی است.

قوّامیت طولیه

۳. یک مورد هم داریم قوّام طولی.

قوّام طولی به معنای اینکه آن لبه اصلایش، پایین‌ترین درجه ظهوری که ذهن عرف با آن مواجه می‌شود قوّام تقنینی است. خدا دارد می‌فرماید. الرجال قوّامون، یعنی حرف من ِخداست، باید این طور **بشود.** باید مردها قوّامیت خودشان را انجام بکنند، انجام بدهند و زنها هم متابعه بکنند، قبول داشته باشند. پس شد تقنینی. اما پشتش در طول او، چرا من مرد را قوّام تشریعی قرار دادم؟ مشعر به علیت است. چون به حسب نوع و غلبه، بیرون جامعه قوّام هستند. یعنی دقیقاً مطابقت تقنینی با تکوینی. اما ظهور را در عرض اینجا فرض نگرفتم. دو تا ظهور طولی. خدا می‌فرماید مردها شرعاً قوّام هستند؛ یعنی به خاطر اینکه آن قوّامیت تکوینی هست، من با تقنین، ضمانت اجرا به آن دادم. قوّامیتی بود روی حساب طبیعت ولی می‌شد مخالفت کنند. کسی نمی‌توانست گوششان را بگیرد. طبیعی آن متعارف بود. اما من شارع آن امری را که متعارف است با تقنین، با این جعل قانون تکمیلش کردم.

طولیت در سایر مؤلفه های آیه

و جالب است «فضّل الله» هم عین همین مطلب را می‌شود در موردش مطرح کرد. «فضّل الله» یعنی فَضّل در انشاء، فضّله فی الحکم فی المرتبة الجعلیة و الوضعیة؟ یا نه فضّله در تکوین؟ می‌گوییم هر دو تایش. بما فضّله تشریعاً، چون فضّله تکوینا.

«بما انفقوا» هم باز همینطور. انفقوا یعنی یعنی باید انفاق بکنند، نمی‌تواند مردی نکند. اما چرا جعل شده بما انفقوا؟ چون تکوین شارع است آن چیزی که خود مردم متعارف همین است، شوهرها خرج زنهایشان را می‌دادند، مهریه را می‌دادند. و لذا مهمترین عنصر انفقوا را مفسرین همین گفتند، در مجمع البیان، انفاق و مهر[5].

---

[1] كنز العرفان في فقه القرآن؛ ج۲، ص: ۲۱۱

[2] مى‌فرمايد: بما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ به موجب اين كه بعضى از اينها بر بعض ديگر مزاياى دارند. عرض كرديم نمى‌گويد «به موجب اين كه مرد مزاياى دارد بر زن» [بلكه مى‌گويد] به موجب اين كه بعضى نسبت به بعضى مزاياى دارند؛ يعنى زن داراى يك سلسله مزاياست و مرد داراى يك سلسله مزاياى ديگر؛ وقتى مجموع مزايا را حساب كنيم زن بر اى مرئوسيت در محيط خانوادگى [مناسبتر است.] يعنى احساسات زوجين نسبت به يكديگر نوعى احساسات است كه در روابط زوجيت، زن مرئوسيت مرد را مى‌پذيرد كما اينكه مرد هم نوع ديگرى از تسلط زن را بر خودش مى‌پذيرد، كه اما روى اين بحث كرديم(مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى ؛ ج29 ؛ ص۴۴۷)

هرجا در قرآن «بعض و بعض» مى‌آيد يعنى هيچ فرق نمى‌كند، دو طرفى است، و اما از اين قبيل در مورد زن و مرد زياد داريم، از جمله در آيه: الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ

در مقالهاى از آقاى موسوى زنجانى ديدم نكته خيلى خوبى را متذكر شدهاند.

ايشان گفته بودند كه قرآن مى‌گويد: الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ نمى‌گويد: بما فَضَّلَ اللَّهُ الرِّجالَ عَلَى النِّساءِ مى‌خواهد بگويد: به موجب برترىهايى كه بعضى نسبت به بعضى دارند، به موجب مجموع برترىهايى كه مرد از جنبهاى بر زن و زن از جنبهاى بر مرد دارد، وظيفه قوامت مال مرد است، كه حرف بسيار درستى است و شايد بيشتر از اين احتياج به بيان داشته باشد. مؤمنين و مؤمنات بعضىشان حامى و راعى و سرپرست بعض ديگر هستند؛ كه چه مى‌كنند؟(مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى ؛ ج22 ؛ ص۷۹۳-۷۹۴)

[3] عبارت شهيد مطهرى هم اين بود: وقتى مجموع مزايا را حساب كنيم زن بر اى مرئوسيت در محيط خانوادگى [مناسبتر است.]

[4] حاشيه مرحوم آيت الله گلپايگانى بر عروه در مسئله تقديم ايجاب زوجه بر زوج.

مرحوم سيد مى فرمايند:

(مسألة 1): يشترط في النكاح الصيغة بمعنى الإيجاب و القبول اللفظيّين ... و كذا الأخوط (5) أن يكون الإيجاب من جانب الزوجة و القبول من جانب الزوج و إن كان الأقوى جواز العكس(العروة الوثقى (المحشى)؛ ج5، ص: 596-598)

ايشان در حاشيه مى فرمايند:

(5) ...بل الأقوى لأنّ حقيقة النكاح على ما هو الظاهر اعتبار إضافة و علاقة بين الزوجين مستلزمة لتسلّط الزوج على الزوجة في لوازم المزاوجة و آثارها و إن كان لها عليه حقوق أيضا فيعتبر الإيجاب من قبل الزوجة باعتبار تسلّطها على نفسها بأن تجعلها تحت سلطنة الزوج بإنشاء زوجيّتها له و السلطنة للزوج عليها حتّى يجعلها تحت سلطنته بإنشاء زوجيّتها لنفسه و زوجيّته لها فالمحالة يعتبر منه قبول ما أنشأت و القول بأنّ المزاوجة علاقة بينهما من دون استلزام سلطنة من أحدهما على الآخر و إنّما أوجب عليهما الشارع ما أوجب لمصالح فوق الخلاف الصريح في الإمساكين عن خيرهم في الرجوع و التسريحين بالإحسان و غير ذلك من الأحكام مما لا مجال لذكره في المقام. (العروة الوثقى (المحشى)؛ ج۵، ص: ۵۹۸).(الگلپايگانى)

بیان استاد: می‌فرمایند: «مستلزمة لتسلط الزوج علی الزوجة» عقد نکاح لازمه‌اش این است که زوج بر زوجه مسلط می‌شود. فی لوازم المزاوجة و آثارها. بله، «و ان کان لها علیه حقوق» حرفی هم نداریم که زن هم بر او حقوقی دارد اما حقوق داشتن غیر از تسلط است. بچه ۲ ساله، ۵ ساله حق چیزهایی بر پدرش دارد. اما این حق که منظور نیست بر او مسلط است. می‌گویند: به خلاف نکاح؛ زوجه حقوقی بر شوهر دارد، اما به وسیله نکاح، زوج مسلط می‌شود بر زوجه.

وقتی اینطور شد حتماً باید زن جلو بیفتد. چرا؟ چون می‌خواهد خودش را، آن را که خدا به خودش داده، تسلّط نفسها علی نفسها را می‌خواهد به او بدهد. پس باید او ایجاب بکند. می‌فرمایند: «اعتبار إضافة و علاقة بین الزوجین مستلزمة لتسلّط الزوج علی الزوجة فی لوازم المزاوجة و آثارها و إن کان لها علیه حقوق أیضاً فیعتبر الإیجاب من قبل الزوجة باعتبار تسلّطها علی نفسها بأن تجعلها» سلطه خودش را قرار بدهد «تحت سلطنة الزوج بإنشاء زوجیّتها له و لا سلطنة للزوج علیها حتّی یجعلها تحت سلطنته» تا خودش را قرار ندهد نمی‌آید. پس باید خودش را قرار بدهد. پس ایجاب حتماً باید از ناحیه او باشد.

«بإنشاء زوجیّتها لنفسه أو زوجیّته لها فلا محالة یعتبر منه قبول ما أنشأت و القول بأن المزاوجة» دارد در قول دیگری می‌کند. قول به اینکه: «المزاوجة علاقة بینهما من دون استلزام سلطنة من أحدهما علی الآخر و إنّما أوجب علیهما الشارع ما أوجب لمصالح» گفته دو تا با هم باشید، خانواده تشکیل بدهید، تسلط یعنی چه؟ می‌گویند نه، اینکه اینجوری بگویی‌م.

«فهو خلاف ما یترائی من العرف و الشرع» هم عرف، هم شرع زن یک استقلالی قبلش دارد، گیر کسی نیست. ازدواج می‌کند می‌رود می‌شود سلطه شوهرش(جلسه فقه کتاب النکاح، تاریخ ۳۱/ ۶/ ۱۳۹۸)

[5] «و بما أنفقوا من أموالهم» علیهن من المهر و النفقة کل ذلک بیان علة تقویمهم علیهن و تولیتهم أمرهن(مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج۳،ص ۶۹)

رویکرد مراتبی، رویکرد تجریدی؛ تفاوت و لوازم

ما در این وجه میخواهیم دقیقاً کارکترهای شأن نزول را، آنهایی که در شأن نزول نقش ایفا میکردند فعلاً در کف آیه پیاده کنیم، و از ابتدا به سراغ یک معنای کلی و تجریدی نرویم. البته با تجرید در مراحل بعدی هیچ مشکلی ندارم. یکی از بهترین جاهای المیزان اینجاست. چه معانی زیبایی مرحوم علامه طباطبایی فرمودند در مستفاد از همین آیه شریفه، بسیار خوب است.بهترین معانی اجتماعی در اینجا ذکر شده است[1]. اما مانعة الجمع نیست با عرض ما، یعنی آن لایه اول.

ما با شأن نزول میخواهیم طوری معنا کنیم که هر سؤالی در ذهن ما بعداً آمد با مراجعه به این توضیح اولیه، آن سؤال برای ما ابهام ایجاد نکند.

تفاوت آثار

باید توجه داشت که روی این کف معنا، خیلی از ثمراتی که در المیزان نتیجه گرفتند دیگر برایش بار نمیشود. یعنی آن طوری که ما طبق شأن نزول معنا کردیم، آیه قوّامون مدیریت طرفین ازدواج است. این است که ما به جامعه قانون و نظم دستگاهی بدهیم که طرفین ازدواج، یعنی روابط سببی طرفین ازدواج را سامان بدهیم.

اما دیگر حالا زنها قاضی بشوند یا نه، علامه طباطبایی میفرمایند که آیه میگوید قاضی نشوند، آیه میگوید که، سیاست مدار نشوند، امام نشوند و امثال این ها.

ما می گوییمکاری با آنها نداریم و آیه ساکت از آنهاست. ایشان میفرمایند: چرا ما آیه را ساکت بگیریم؟ اوّل آیه به قشنگی دارد یک کبرای کلی میگوید، میگوید: «الرجال قوّامون علی النساء» بعدش «فالصالحات قانتات». آن برای بعد است. وقتی قبلش گفته است «بما فضل الله»، تفضیل مردان بر زنان به بدنه جامعه مربوط میشود و آثار دارد. ما این آیه را در تمام موارد شئونات اجتماعی که لازمهاش تفضیل مردها بر زنهاست میبریم. دنبال آیه برای خانواده است ، چه مانعی دارد؟ عطف خاص بر عام است. بیان خاص بعد العام. و این هم من اصلاً مشکل ندارم.

آن لایه اول معنایی که ما مطرح کردیم به چه دردی میخورد؟ شما اگر بعداً این آیه را یک بار روش بحث کنید با آن دقتهای برخی از معاصرین[2]، آن وقت میبینید که چه فایده دارد. شما هر کجا در فهم معنای آیه گیر میکنید، درست مثل بچهای که میرود یک جایی در فضایی بازی میکند احساس خطر میکند برمیگردد میدود در دامن مادرش. مرحوم آیت الله بهجت خیلی قشنگ میفرمودند، میگفتند یک کم فاصله میگیری، احساس خطر میکند به شدت برمیگردد. بعد میگوید همین که مینشینند روی دامن دیگر شاه است، گردنش را بالا میگیرد من در دامن مادر نشستم

وقتی کف معنا را دارم، یعنی ما از آیه شریفه یک معنای عرفی ساده ساده موافق شأن نزول دارم. اگر گیر افتادیم نمیگوییم: ای وای معنای آیه چیست؟ نمیدانیم مرجع ضمیر را به چه برمیگردانیم؟ ما آن معنا را داریم. وقتی این را داریم، طبقات بعدی معنا را با آرامش جلو میرویم. یعنی وقتی تجرید میکنیم خیلی قشنگ میفهمیم داریم چه کار میکنیم. بطناً بعد بطن. طبقاً عن طبق. داریم جلو میرویم. لذا ما نباید آن معانی ظاهری را غضّ نظر کنیم.

---

[1] كلام في معنى قيمومة الرجال على النساء

تقوية القرآن الكريم لجانب العقل الإنساني السليم، و ترجيحه إياه على الهوى و اتباع الشهوات، و الخضوع لحكم العواطف و الإحساسات الحادة و حضه و ترغيبه في اتباعه، و توصيته في حفظ هذه الوديعة الإلهية عن الضيعة مما ال ستر عليه، و ال حاجة إلى إيراد دليل كتابي يؤدي إليه فقد تضمن القرآن آيات كثيرة متكثرة في الدلالة على ذلك تصريحا و تلويحا و بكل لسان و بيان.

و لم يهمل القرآن مع ذلك أمر العواطف الحسنة الطاهرة، و مهام آثارها الجميلة التي يتربى بها الفرد، و يقوم بها صلب المجتمع كقوله: أشداء على الكفار رحماء بينهم:- الفتح ٢٩، و قوله: لتسكنوا إليها و جعل بينكم مودة و رحمة:- الروم 21، و قوله:قل من حرم زينة الله التي أخرج لعباده و الطيبات من الرزق الأعراف 32، لكنه عدلها بالموافقة لحكم العقل فصار اتباع حكم هذه العواطف و الميول اتباعا لحكم العقل.

و قد مر في بعض المباحث السابقة أن من حفظ الإسلام لجانب العقل و بنائه أحكامه المشرعة على ذلك أن جميع الأعمال و الأحوال و الأخلاق التي تبطل استقامة العقل في حكمه و توجب خبطه في قضائه و تقويمه لشئون المجتمع كشرب الخمر و القمار و أقسام المعاملات الغررية و الكذب و البهتان و الافتراء و الغيبة كل ذلك محرمة في الدين.

و البحث المتأمل يحدس من هذا المقدار أن من الواجب أن يفوض **زمام الأمور الكلية و الجهات العامة الاجتماعية**- التي ينبغي أن تدبرها قوة التعقل و يجتنب فيها من حكومة العواطف و الميول النفسانية كجهات الحكومة و القضاء و الحرب- إلى من يمتاز بمزيد العقل و يضعف فيه حكم العواطف، و هو **قبيل الرجال** دون النساء.

و هو كذلك، قال الله تعالى: «الرجال قوامون على النساء» و السنة النبوية التي هي ترجمان البيانات القرآنية بينت ذلك كذلك، و سيرته (ص) جرت على ذلك أيام حياته فلم يول امرأة على قوم و ال أعطى امرأة منصب القضاء و ال دعاها إلى غزاة بمعنى دعوتها إلى أن يقاتلن.

و أما غيرها من الجهات كجهات التعليم و التعلم و المكاسب و التمريض و العلاج و غيرها مما ال ينافي نجاح العمل فيها مداخلة العواطف فلم تمنعها السنة ذلك، و السيرة النبوية تمضي كثيرا منها، و الكتاب أيضا ال يخلو من دلالة على إجازة ذلك في حقها فإن ذلك لازم ما أعطيها من حرية الإرادة و العمل في كثير من شئون الحياة إذ ال معنى لإخراجها من تحت والية الرجال، و جعل الملك لها بحيالها ثم النهي عن قيامها بإصلاح ما ملكته أيديها بأي نحو من الإصلاح، و كذا ال معنى لجعل حق الدعوى أو الشهادة لها ثم المنع عن حضورها عند الوالي أو القاضي و هكذا.

اللهم إال فيما يزاحم حق الزوج فإن له عليها قيمومة الطاعة في الحضور، و الحفظ في الغيبة، و ال يمضي لها من شئونها الجائزة ما يزاحم ذلك.(الميزان في تفسير القرآن، ج4، ص346-٣۴٧)

[2] استاد سید کاظم ساادات اخوی از اساتید تفسیر در یزد در کتابشان با عنوان معارفی از کتاب و سنت

دو نکته پایانی

۱.« الرجال قوّامون»؛ ضرب قاعده؟

ما این استظهار را از آیه شریفه کردیم، اما رویکرد تمام پیکره فقه، تاریخ فقه، استدلال فقهی و روایات نسبت به آیه شریفه ضرب قاعده نبوده است. یعنی آیه نمیخواهد بگوید اصل بر این است که مرد همه کاره است، الا ما خرج بالدلیل. هر کجا رسیدید، بدانید دست زن بسته است. اگر دلیل دستش را باز کرد، باز است، و الّا دستش بسته است. اصلاً در تاریخ فقه چنین چیزی نیست که مدام بگویند هر کجا فقیه شک میکند اینجا زن نذر کرده، نذرش قبول است یا نیست؟ پس الرجال قوّامون دلیل دست بستن زن است در یک مورد مناسب، نه قاعده است برای اینکه دست زن را ببندم مطلقا، مجبور باشید در موارد خاصه

۲. «الرجال قوّامون» در نظام تقنین شرع

نکته دیگر، مسئله نظام احکام شرع است. شارع مقدس احکام تکی که دارد، اما کل احکام تکی خودش را در یک نظام تقنین قرار داده، که ما به این درکی که متشرعه از این نظام دارند می‌گوییم ارتکاز متشرعه است،

الآن الرجال قوّامون غیر از اینکه ما فعلاً استظهار کردیم در آن نظام کل تقنین شرع هم باید ملاحظاهاش بکنیم. یعنی یک سلی[1] است در یک جدول. نه یک امری است تماماً منفرد. این هم نکته مهمی است. به نظرم -خیلی سریع نگاه کردم- آقای آصفی[2] همین کار را خواستند بکنند. فقط دیدم آخر کار گفتند بله ما همه ادله را خدشه کردیم، اما از نظر دیگر برمی‌گردیم. خواستند که برگردند با نظام کل پیکره فقه و آن طور مسائل شاید تصحیح کنند[3].

---

[1] سلول، cell: یک خانه از جدول

[2] دراسة في ضوء الفقه الإسلامي(مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)؛ ج36، ص:۳۹-۸۶) دور مقاله المرأة و الولاية السياسية و القضائية

[3] ایشان پس از مطرح کردن ادله متعدد در منع ولایت زنان و مناقشه در غالب آن ها می فرمایند:

نظرة إجمالية حول شرعية ولاية المرأة:

ما تقدم من حديث كان نظرة تفصيلية للأدلة، و قد عرفت مناقشتنا لهذه الأدلة واحداً بعد آخر، عدا الحديث النبوي المشهور:«لن يفلح قوم وَلّوا أمرهم امرأة».

و لكنّنا نعود مرة اخرى إلى البحث عن هذه المسألة بالإجمال بعد التفصيل؛ فإن الرؤية الإجمالية للأدلة قد تختلف عن الرؤية التفصيلية. و قد أشرت إلى ذلك فيما سبق، حيث قلت: إنّ هذه الأدلة تصلح للتأييد و لا تصلح للاحتجاج؛ **فإنّ الأدلة التأييدية عند ما تجتمع فقد تصلح من حيث المجموع للاحتجاج**، و ما نحن فيه من ذلك؛ فإن الآيات الكريمة المتقدمة، و ما تقدم من الحديث عن رسول اللّه صلى الله عليه و آله و سلم و عن أهل بيته عليهم السلام، و ما تقدم من اشتهار هذه المسألة على لسان الفقهاء- حتى أنّنا لا نعرف في فقهاء الإمامية فقيها ذهب إلى جواز تولّي المرأة للولاية و الإمامة ممن يُعبأ برأيه - بالإضافة إلى إجماع فقهاء أهل السنة على ذلك، **كل هذه المجموعة تبعث في نفس الإنسان الاطمئنان بأنّ الشريعة تشترط الذكورة في الولاية و الإمامة، و تحاول أن تجنّب المرأة الدخول في هذا**

المعترك الذي يعرّض الإنسان للكثير من المتاعب و الآفات، و في الوقت نفسه فإن هذه المسألة تعتبر ضرورة من ضروريات الحياة ال غنى للإنسان عنها.

و ليس بوسع الفقيه- بعد جولة كاملة في أدلة هذه المسألة و حججها، و سيرها التأريخي من عصر الرسالة إلى اليوم، و توافق الفقهاء على ذلك، و انعقاد سيرة المتشرعة عليه- أن يقول غير ذلك. و قد تعاقبت خلال هذه العصور حكومات و دول كثيرة تحكم باسم الإسلام، و إن كانت تشطّ عنه كثيراً، فلا نجد لديها ما يخالف هذه السيرة، و لا نعرف امرأة تصدّت للإمامة و الخلافة و الولاية العامة في عهود الخلافة الإسلاميّة، رغم سلطان كثير من نساء قصور الخلافة الاموية و العباسية و العثمانية و نفوذهن الواسع في شئون الولاية و الخلافة. كل ذلك يكشف عن حالة فقهية مستقرة لدى المسلمين في اشتراط الذكورة في مسألة الإمامة و الولاية، و تجنيب المرأة هذه المساحة من الصراع و المتاعب و المنافسات.

و لا يستطيع فقيه أتمّ دراسة هذه المسألة- بما ذكر لها من الحجج، و في سيرها التأريخي- أن يحكم بشيء غير هذه النتيجة، ما لم يكن متهوّراً في الفتوى و الرأي، و التهور في الفتوى أمر لا يحمده الفقهاء (مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)؛ ج36، ص: 59-60)

پیوست شماره ۱: «الرجال قوامون علی النساء» در روایات

قوّامون علی الادب

أخبرنا عبد الله أخبرنا محمد حدثني موسى قال حدثنا أبي عن أبيه عن جده جعفر بن محمد عن أبيه عن جده علي بن الحسين عن أبيه عن علي ع قال: أتى النبي ص رجل من الأنصار بابنة له فقال اي رسول الله إن زوجها فلان بن فلان الأنصاري و إنه ضربها فأثر في وجهها فقال رسول الله ص ليس ذلك لك فأنزل الله عز و جل الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم أي **قوامون على النساء في الأدب** فقال رسول الله ص أردت أمرا و أراد الله غيره.[1]

---

[1] الجعفريات (الأشعثيات) ؛ ص۱۰۷

قوّامون بالادب

۸۰۳- و عن علي ع أن رجلا من الأنصار أتى إلى رسول الله ص بابنته فقال يا رسول الله إن زوجها ضربها فأثر في وجهها فأقدها منه فقال رسول الله ص ذلك لك فأنزل الله عز و جل-الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله و اللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن و اهجروهن في المضاجع و اضربوهن فإن أطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا أي **قوامون بالأدب** فقال رسول الله أردت أمرا و أراد الله غيره.[1]

---

[1] دعائم الإسلام ؛ ج 2 ؛ ص 88-98 و علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۷۰ و عيون أخبار الرضا عليه السلام ؛ ج 2 ؛ ص 217

علیه نفقتها

۵۷۵۵- و كتب الرضا ع إلى محمد بن سنان فيما كتب من جواب مسائله علة إعطاء النساء نصف ما يعطى الرجال من الميراث لأن المرأة إذا تزوجت أخذت و الرجل يعطي فلذلك وفر على الرجال و علة أخرى في إعطاء الذكر مثلي ما تعطى الأنثى لأن الأنثى في عيال الذكر إن احتاجت و **عليه أن** يعولها و عليه نفقتها و ليس على المرأة أن تعول الرجل و لا تؤخذ بنفقته إن احتاج فوفر على الرجل لذلك و ذلك قول الله عز و جل- الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم[1]

---

[1] من لا يحضره الفقيه ؛ ج۴ ؛ ص۳۵۰

فضل الرجال علی النساء

حدثنا الشیخ الفقیه أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی رحمه الله قال حدثنا محمد بن علی ماجیلویه عن عمه محمد بن أبی القاسم عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی عن أبی الحسن علی بن الحسین البرقی عن عبد الله بن جبلة عن معاویة بن عمار عن الحسن بن عبد الله عن أبیه عن جده الحسن بن علی بن أبی طالب ع قال: جاء نفر من الیهود إلی رسول الله ص فقالوا یا محمد أنت الذی تزعم أنک رسول الله و أنک الذی یوحی إلیک کما أوحی إلی موسی بن عمران ع فسکت النبی ص ساعة ثم قال نعم أنا سید ولد آدم و لا فخر و أنا خاتم النبیین و إمام المتقین و رسول رب العالمین قالوا إلی من إلی العرب أم إلی العجم أم إلیانا فأنزل الله عز و جل هذه الآیة- قل یا محمد یا أیها الناس إنی رسول الله إلیکم جمیعا قال الیهودی الذی کان أعلمهم یا محمد إنی أسألک عن عشر کلمات أعطی الله موسی بن عمران فی البقعة المبارکة حیث ناجاه لا یعلمها إلا نبی مرسل أو ملک مقرب قال النبی ص سلنی?...

فأخبرنی بالساعة متی قیامها و کفضل السماء علی الأرض و فضل الرجال علی النساء قال النبی ص کفضل السماء علی الأرض و کفضل الماء علی الأرض فبالماء تحیا الأرض **بالرجال تحیا النساء ولو لا الرجال ما خلق النساء لقول الله عز و جل الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض** قال الیهودی لأی شیء کان هکذا قال النبی ص خلق الله آدم من طین و من فضلته و بقیته خلقت حواء و أول من أطاع النساء آدم فأنزله الله من الجنة و قد بین فضل الرجال علی النساء فی الدنیا أ لا ترى إلی النساء کیف یحضن و لا یمکنهن العبادة من القذارة و الرجال لا یصیبهم شیء من الطمث?[1]

---

[1] الأمالی(للصدوق) ؛ النص ؛ ص187-193 و علل الشرائع، ج۲، ص ۵۱۲ و الاختصاص، ص ۳۸

فی السیاسه

و لما نزل الحسن ع و عمار و قیس الکوفه و معهم کتاب أمیر المؤمنین ع قام فیهم الحسن ع فقال «أیها الناس قد کان من أمیر المؤمنین ع ما یکفیکم جملته و قد أتیناکم مستنفرین لکم لأنکم جبهة الأنصار و سنام العرب و قد نقض طلحة و الزبیر بیعتهما و خرجا بعائشة و **هی من النساء و ضعف رأیهن کما قال الله عز و جل الرجال قوامون علی النساء** و ایم الله لئن لم تنصروه لینصرنه الله عز و جل بمن یتبعه من المهاجرین و الأنصار و سائر الناس فانصروا ربکم ینصرکم[1]

---

[1] الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، ص: 245 و الامالی(الطوسی)، ص ۷۱۹

تفویض امر الطلاق الی الزوجه

۲۲۱- علي بن الحسن بن فضال عن أحمد و محمد ابني الحسن عن علي بن يعقوب عن مروان بن مسلم عن إبراهيم بن محرز قال: سأل أبا جعفر ع رجل و أنا عنده فقال رجل قال لامرأته أمرك بيدك قال أنى يكون هذا و الله يقول- الرجال قوامون على النساءليس هذا بشيء.[1]

---

[1] تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج8 ؛ ص88 و الاستبصار، ج ۳، ص ۳۱۳

لا یتطاولون علی اهلیهم

و قال ص خیر الرجال من أمتي الذین لا یتطاولون علی أهلیهم و یحنون علیهم و لا یظلمونهم ثم قرأ الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض الآیة[1]

---

[1] مکارم الأخلاق ؛ ص۲۱۶-۲۱۷